THE BOOK WAS DRENCHED

UNIVERSAL LIBRARY

از سلسلهٔ انتشارات «کاویانی»

رهنمای پسران

نگارش

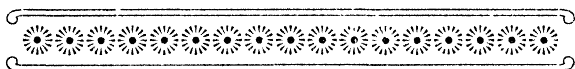
سیلوانس استال امریکائی

ترجمهٔ

آقای میرزا محمود خان مترجم اوّل جنرال قونسولگری انگلیس در بوشهر

برلن

در چاپخانهٔ کاویانی سال ۱۳۴۱ بچاپ رسید



عرض مخصوص

خدمت پدران و مادران

معدودی از پدران و مادران و ظائف خودرا نسبت باطفال خویش میدانند و همانطوریکه یک عدهٔ جزئیشان کمتر در فکر لباس و خوراک اطفال خود میباشند ودراداء این وظیفه بکاهل میورزند یک عدهٔ بسیار بزرگی از آنها درست حس ندارند که وظیفهٔ خودرا در تربیت اخلاقی اطفال درک بکنند و تقریبا تمام پدران ومادران در موضوع طهارت و عفت نفس اطفال خود ازاداء وظیفهٔ خویش پهلورا تهی کرده در این موضوع و مطلب مهم آنها را براه راست راهنمائی نمیکنند.

بعضی اشخاص هستند که دراداء وظیفهٔ خود در حفظ طهارت نفس اطفالشان سهل انگار نیستند اما نمیدانند بچه‌راه

وچطور این موضوع را بآنها بدشنهاد بکنند و بکدام طریق انسب و احسن باداءِ این وظیفه بپردازند و خوف دارند مبادا بجای تسکین خیالات سوء بدشتر باعث تولید خیالات برای اطفال بشوند و از آنجا که نمیدانند از چه راه داخل این موضوع بشوند اغلب پدران و مادران صرف نظر از این مطلب نموده اطفال خودرا میگذارند در کوچه‌ها بافعال بد آموخته بشوند و کردار همگردان بزرگتر در آنها اثر بکند و غالب اوقات عادات بد از نوکران بیاموزند یا رفتار و حرکات آدمهای بدکردار که در خراب کردن جوانان وگمراه کردن آنها حاضر هستند متابعت نمایند، این قسم پدران و مادران اشتباه و خبط خود را فراموش کرده اطفال خویش را معرض همان خطراتی مینمایند که خودشان در زمان جوانی که بهزاران پرده‌های جهالت و نادانی محصور و محاط است کمتر از آنها محفوظ و مأمون گشته اند ، هر گاه پدران و مادران هر مملکت بتوانستند خطوطیکه از پسران و جوانان هر جای کره بمن میرسد بخوانند هر آینه ممکن نبود اطفال خود را در بعضی مسائل که در سنوات

اولیّهٔ عمرشان برای آنها لازم است بیخبر و بی اطلاع بگدارند ، کلّیّهً ناله و فریاد این پسران و جوانان این است که: « چرا یکنفر این مطلب را بمن حالی نکرد ، نه یکنفر دوست نه معلّم و نه مدرّس نه ملاّ و نه طبیب گاهی یک کلمه در این باب بمن صحبت ننمود ، پدر و مادرم که باید این خطر را بخوبی بدانستند گاهی این مسئله را بمن توضیح نکردند و بعوض اینکه راست بگویند و مرا آگاه نمایند سعی کردند مرا فریب بدهند و گذاردند در عالم جهالت و نادانی براه کج رفته خود را ضایع و تباه نمایم » ـ یکنفر جوان میگفت : « والدینم از مضرّات تنباکو و مسکرات بمن غدغن میکردند و از بابت دزدی و قمار نصیحت مینمودند و بمن میسپاردند بمدرسه های روز یکشنبه (۱) و بکلیسا بروم و نماز بمن میآموختند لهذا بنظرشان میرسید که گویا وظائف خودرا وجداناً ادا کرده باشند ، اما گاهی از بابت آن امریکه باعث خرابی من شده یک کلمه صحبت نمیداشتند » ـ اغلب

---

(۱) مدرسه های روز یکشنبه مدارسی است که فقط روز یکشنبه باز است و وعاظ مذهبی در تزکیهٔ اخلاق وعظ میکنند ،

این بد بختان از درد دل غالباً فریاد بر آورده اند که «چگونه میتوانم از اشتباه و غفلت والدینم در این امر غمض عین بکنم وچطور ممکن است آنهارا ببخشم وعفو نمایم» .

البتّه والدین باید ابداً از تعلیم دادن اطفال خود در راستگوئی ودرستکاری و صداقت و شرافت جوئی یا از تهدید کردن آنها بر خلاف کفر و بدبنی و شرابخوری غفلت و تکاهل نمانند اما هزاران پسر ودختر هستند که طبیعةً به هیچیک از این مطالب میلان ندارند لکن از طرف دیگر هیچ بچّهٔ که قوای بدنش بر حسب معمول باشد نیست که سخت گرفتار اغواء و وسوسهٔ نفس خود نشود و علّتش بهیجان آمدن همان شهوائی است که خالق یکتابنا بحکمت لایتناهی خود در وجود هریک از افراد بشر زن ومرد آفریده و سعادت عالم را موقوف بحسن استعمالش قرار داده است ، اگر لازم باشد که در مسئلهٔ اغوای نفس که عمومی وحتمی است بچّهها هوشیار و آگاه نشوند ودر صورتیکه عدم علم و آگاهی باعث پشیمانی و خرابی میشود پس بر والدین واجب است که دراداء وظیفه خود بکوشند چون

این وظیفه را خالق عالم از ابتدا بآنها محوّل فرموده است ، معلّمین مدارس و مدرّسین مکاتب روزهای یکشنبه و وعاظ و اطبّاء هم در این مسئله مسئول وعهده دارند اما هیچکدام شان مثل آن دونفریکه از طرف ایزد یکتا و خالق بی همتا مأمور شده اند که بچه را بقسمی مناسب برای مسئولیّت حیات و معرفت وظیفه اش نسبت بخود و خدای خود و ابناء نوع خود تربیت و پرورش بدهند نه معلّم و نه ملاّ نه کسی دیگر میتوانند باین نهج که مختص والدینست از عهدهٔ اداء این وظیفه بر آیند ، اگرآن طفلی که توقع غذا ومسکن و لباس و تربیت و نصیحت از پدر دارد حق نداشته باشد که توقع نصیحت و موعظه در مقدّسترین مطالب راجع بحیات از آنها داشته باشد پس از که باید توقع نماید ؟ در صورتیکه خداوند مرد وزن را برای ابقاءِ نوع بشر آفریده است و در صورتیکه نظیفترین و طاهر ترین و مقدّسترین روابط حیات بشر را راجع بزوج وزوجه در منزل بهم جمع آورده است. پس در این صورت اوقتی اطفال مسئولاتی راجع باصل حیات بشری از ما

مینمایند در حضورشان شرمسار نشویم و چرا در وقتی که اوّلین و بزرگترین موقعی برای ما حاصل میشود یعنی همانوقتیکه این اطفال خردسال باقتضای طبیعت وازروی صفای طینت این تحقیقات معقولهٔ باصواب را از والدینشان مینمایند والدین در همچو موقع مهمّی بنای فریب دادن آنها را بگذارند و حال آنکه فریب آنها بخرج نمیرود بلکه پس از چند سال باعتمادیکه اطفال در راستگوئی و درستکاری ابوین دارند خلل وصدمه میرساند، چه سبب دارد در این موقعی که فرصت بدستشان میآید که طفلرا بهتر از هر موقع دیگر بخود جلب نمایند این موقع را از دست میدهند و بواسطهٔ رفتار و بباباتشان سبب میشوند که دیگر طفل اعتماد و اعتقاد بوالدین نداشته باشد؟ چرا خودشان مطلب را بطفل حالی نکنند که از کثرت شوق مدرک حقیقت دست بدامان دوستان بزرگتر یا نوکران جاهل وغیره بزند تا آنها هم خاطر طفل را بجوابهای نا صحیح و خلاف ازجادّهٔ صلاح و صواب منحرف نمایند؟ در صورتیکه شما میخواهید اطفالتان نسبت بشما درستکار وراستگو باشند چرا شمانسبت

تآنها همانطور نباشند و در صورتیکه میل ندارند آنها شمارا فریب بدهند شما برای چه در صدد فریب آنها برآئید ؟ در صورتیکه میخواهید بوسیلهٔ نصیحت و اندرز آنهارا تربیت بدهید برای چه بواسطهٔ امثله و تعلیمات شفاهی آنهارا درس ندهید ؟ پس دراینصورت اگر طفل شما بهمان قسمی که فریب دادن باونشان دادید او هم بشما اعتماد نماید آیا اسباب تعجّب هست ؟ چرا آن اعتمادیکه خالق بی همتادر راستگوئی و درستکاری والدینش در قلب هر بچهٔ بودیعه گذارده است شما ضائع و تباه مینمائید ؟ مطمئن باشید که آن نیرنگهائیکه برای فریب دادن طفل خود بکار میبرید اثر نمیکند سهل است آن اعتماد و اعتقادیکه بوالدین خود دارند هم سلب مینماید ، اگر لازم است این مطلب را بیشتر توضیح نمایم تا مثال ذیل را ایرادبکنم ؛ در صبح یکی از روزهای برج جوزا پسر کوچکی که سنّش قریب ٤ سال بود تنها پهلوی یک درخت سیب که نزدیک باغ روئیده بود بازی میکرد و همچنانکه مشغول بازی بود یک بچهٔ خرگوش بسیار کوچکی از سوراخ نزدیک آن پسر بیرون آمد

وانقدر کوچک بود که نتوانست از دست آن طفل فرار نکند و طفل آنرا گرفت و از غنیمت تازه یافتهٔ خود مشغوف شده با کمال خوشوقتی پیش مادرش رفت و آنروز خوشحالی و خوشوقتی طفل با بچهٔ خرگوش بسر حدّ کمال بود و نقصی نداشت همینکه عصر شد پدرش گفت که بچهٔ خرگوش را بسوراخش برگرداند و فردا صبح زود برود و بچهٔ خرگوش باز بیرون میآید و بیاوردش و روز دیگر با آن بازی بکند این حرف بنظر طفل فریب بعقل بر درست آمد و بتوجه گفتهٔ پدر رفتار نمود . اما ملاحظه میکنید که طفل پس از آنکه فردا یک ساعت یا بیشتر انتظار کشید و بچهٔ خرگوش نیامد چقدر متأسف و مأیوس شده باشد و کم کم براو ثابت شد که پدر خودش او را فریب داده و یاوه دروغ گفته است ، همان طفل حالا یک مرد حسابی شده و چند روز قبل که این واقعه را برای من حکایت مینمود اظهار کرد که خشمیکه در آن وقت از پدرش گرفت گاهی تقریر نمیآید و از همان دقیقه تصمیم عزم نمود که بعدها حرف پدر را قبول نکند و در هیچ امری با و اعتماد ننماید .

اگر پدر طفل عم و عمهٔ پدر و مادر بچهٔ خرگوش را
که در آنروز تماما در باغ عقب بچه شان گشته بودند برای
طفل شرح داده و حال آنها را بخوبی بیان کرده و باو گفته
بودند که اگر بچه شان بآنها مرجوع نشود نمیتوانند خواب
روند و بچه خرگوش های دیگر غیر از پهلوی مادرش
نمیتواند بخوابد ، بدینواسطه واجب است بخانهٔ کوچک
خود مرجوع بشود هم آسان بود و هم بر خاطر طفل مؤثر
میشد و همان بچه هم دانست علاوه بر این طفل بدین
بهیچ مهربانی و رعایت احوال عائلهٔ جانداران میآموخت
و راستگو میگردید و درخاطر خود محبت و اعتماد نسبت بر
پدرش داشت

احتمال دارد پدران و مادران بپرسند که از چه
وقت بایست شروع بآموختن اوضاع حیات و کون و توجه
بدن بچه‌ها نمایند ، جواب سؤالشان این است که هر وقت
این مسئولات از طرف طفل شد صادقانه و از روی کمال حکمت
و عقل بآنها جواب گویند هرچه طفل کوچک باشد باکی
نیست یک از پیشوایان مذهبی در باب تربیت مذهبی اطفال

چنین بیان مینماید : « بچه هارا تاسنّ هفت سال بمن بدهید بعداز آن هرچه میخواهید بآنها بیاموزید چون بآنها تعلیم داده ام در قلبشان نقش بسته » مقصودش این است که تاسنّ هفت سال تعلیمات اخلاقی و مذهبی بابست باطفال داده بشود و والدین بابستی در باب طهارت افکار اطفال همین کار بنمایند و هر چه زودتر اقدام نمایند بهتر است ، اما بالعکس بعوض این مطلب اغلب پدران و مادران از تربیت اولاد خود صرف نظر نموده و آنها را بسیار کوچک میپندارند تا بسنّ دوازده و سیزده برسند و تا آنوقت بد کاران و ویل گردان که مشغول نشر اخلاق فاسده هستند افکار آنها را تا ابد ضائع کرده و آنها را در طریق ضلالت انداخته اند ، هفت سال اوّل هم برای والدین و هم برای معلّم اهمّیت زیاد دارد و درحالیکه تادو مقابل این مدّت تربیت صحیح از آنها مضایقه میشود دیگر چیزی باقی نمیماند که بآنها گفته بشود و حس مقدّس بودن توالد و تناسل ازنظر آنها بکلّی محو گشته است .

در هزاران موارد خبر دارم که اطفال خراب شده‌اند

بسبب انکه والدینشان از دادن اخطار لازمه بآنها قصور ورزیدند اما گاهی کسی نگفته وسراغ ندارم که یک نفر بواسطهٔ تعلیمات زود یا بواسطهٔ اخطاراتیکه والدین بطفلشان کرده اند آن طفل خراب شده باشد ولو اینکه والدین مذکور هم قابل و قادر بوده که ازروی کمال عقل و حکمت در این موضوع حرف بزنند ، اما بیان این مطالب و توضیح این گفتار بسته بطفل و اوضاع محیط آن است ، اگر طفل جزئی ذکاوت داشته باشد اوّلین تحقیقات فکری وی چرا و ازکجا و برایچه و از چه‌جا خواهد بود و در ضمن تمام سؤال خواهد کرد و اگر شما خیال نمائید که این سؤالات در خاطر یک طفل تشکیل نمییابد مگرآنکه بسنّ هشت یاده سال برسد اشتباه وخبط بزرگی نموده اید ، مسائل راجعه بکون و اصل حیات اوّلین افکار بچّه را تشکیل میدهند و هر چند بچّه کوچک و کم سنّ باشد همیشه باید از روی صداقت جواب سؤالاتش داده بشود .

لکن همانطوریکه قبل از این مذکور گردید جواب سؤالات او نه فقط لازم است ازروی صداقت بلکه بایستی

از روی فکر و علم باشد و نه تنها بایست باو راست گفت بلکه میبایست از روی عقل و حکمت باو جواب داد و جوابی که داده میشود باید کامل و قاطع باشد که اسباب حصول اعتماد ورفع فکراو گردد نه اینکه اورا فریب بدهد و باعث خیال او بشود و تواند شک در خاطرش بکند، طفل اوضاع محیط خود و روابطش با والدینش و سایرین در اولین ماههای عمر خود میآموزد و قبل از آنکه علم بچیزی یالغتی داشته باشد معنی کلمات را یاد میگیرد وآن لغتی که میشنود حتی زودتر از آنکه آدم سی و چهل ساله بتواند با کمال فراهم بودن اسباب بیاموزد آن طفل یا خوانده فرامیگیرد، طفل نه تنها میتواند در آموختن لغت خارجه از والدین خود سبقت بجوید بلکه چنان بصحت آنرا فرامیگیرد که تحصیل برای والدینش ممکن نیست و از این گذشته طفل قادراست باینکه چنان تلفظ صحیحی از آن لغت حاصل بنماید که والدینش شاید گاهی نتوانند همان لغت را اقلاً بدون نقص در تلفظ تکلم بنمایند، طفل که بدنیا میآید اطلاع و علم باشیاء و اشخاص محیط خود ندارد،

ضمیرش صاف و پاک اما مثل قاب حسّاس کارخانهٔ عکّاسی
بقسمی حاضر است که ادنا اثر بران جای میگیرد، اثرات
نه فقط مثل عکس در ضمیر طفل هستند بلکه مانند نقش
بر مهرهٔ تختهٔ نرد بسی عمیق و دائم خواهند بود، طفولیّت
وقتی است که خیالات و احساسات در روح جای‌گیر
میشوید بقسمی که نه آتش میتواند آنرا بسوزاند و نه آب
را قدرت آنست که آنرا بسراند بلکه تا ابد برای طفل
میماند و جزء وجود او خواهد بود، پس چقدر واجب
است که اوّلین خیال و نخستین علم طفل از مقدّسترین
وظائف و روابط حیات بنهجی باشد که کلّیهٔ مخیّلهٔ اورا در
باب عالم تناسل بدان درجهٔ عالی و مطهّر برساند که خود
حضرت خالق در وقت آفریدن مرد وزن برای او
معیّن فرموده و از روی علم ربانی عطایای نا متناهی بآنها
مبذول فرموده است. یقین است وشکّ وشبههٔ نیست
که این کار وظیفهٔ والدین است نسبت به طفل اما
کیفیّت اداءِ آن و طریقهٔ بیان این مطلب کمال اهمیّت
را دارد و بمحض اینکه والدین را در این مطلب

معاونت و مساعدتی شده باشد بتحریر این کتاب مختصر مبادرت شد ،

هزاران پدران و مادران در هر محلّ و مکان بمضامین این کتاب رفتار کرده و فوائد و نتائج زیاد حاصل نموده و هنوز بسمع مصنّف نرسیده که مندرجات این کتاب بطفلی توضیح شده باشد و نتیجهٔ عمر از نتائج حسنه و فوائد مؤثره حاصل گشته باشد و به هم بیان این مراتب و مطالب چنانکه در این کتاب مسطوراست گاهی باعث شده است که اطفال چنانکه والدین اغلب ترس داشته اند سؤالاتی بکنند که باعث حیرت و سرگردانی آنها گردد ، واجب است که پدر اوّل گفتارهای مختصر آینه را از روی دقت و کمال فکر و خیال مطالعه بکنند و والدین بایستی مطلب را بخوبی و کاملاً ملتفت بشوند و بدانند در این امورچه باید باطفال آموختن و پس از آنکه این کتاب از مطالعهٔ آنها گذشت خودشان بهتر خواهند فهمید که آیا باید خود کتاب را دردست اطفال گذارد یا آنکه هر روز یا هر شب طفل را حاضر کرده و کتاب را باب بباب یا فصل بفصل برای

او بخوانند. آن طریقهٔ که والدین اختیار مینمایند بایست بنا بسنّ طفل و بر حسب مقتضیاتی باشد که خود والدین بهتر میدانند، بزرگترین خطری که بوالدین میرسد همان تأخیر است چه شاید گمان نمایند که سائر اطفال محتاج بفهم این مطالب هستند لکن اطفال خودشان احتیاجی بفهم آنها ندارند اما در این خیال شما هم باندازهٔ والدین همان اطفال اشتباه و خبط نموده اند و آنها هم بنوبت خود همان خیال را در بارهٔ اطفال شما مینمایند.

اغوا شدن و در خطر افتادن بچّه هم آنقدر از خارج نمیشود بلکه از داخل هم هست یعنی از خود او هم میشود چون یقیناً بچّهٔ شما خیلی زیادتر ازآنچه شما گمان مینمائید در این باب میداند اما احتمال دارد که همین چیزهائیکه او میداند بطرزی ناصحیح و بهجی نا مرغوب آموخته باشد وهمین مسئله بزرگترین خطرها است، اگر سعی کردهٔ که بچّه‌ات را گول بزنی احتمال دارد او هم مثل خودت رفتار بکند و سعی نماید که تورا فریب بدهد و اگر سعی کردهٔ که صدق این مطالب را از او پنهان و مخفی بداری محتمل است

که بچه‌ات بهمان قرار با تو رفتار میکند و طرفین با هم راه خدعه و فریب می نمایند، لکن اگر از روی صداقت با بچهٔ خود راه بروی احتمال کلّی دارد که با کمال تعجب یغتة ملتفت بشوی که بچه ات چقدر از سایرین آموخته و از راه و ممر ناشایسته فرا گرفته است.

چنانچه نتائج حاصله از رفتار کردن بموجب تجویزاتیکه در این عرض مخصوص بوالدین کرده ایم در مورد بچهٔ شما مثل همان نتائجی است که پدران و مادران دیگر بواسطهٔ متابعت این طریقه حاصل کرده‌اند پس نتائج حسنهٔ زیاد بشما عائد خواهد شد، از همه بالاتر بچهٔ شما این مطلب را خواهد فهمید که با او ازراه راستی رفتار میشود.

اطلاعات مندرجه در این صفحات کاملاً کافی و وافی میباشد و هر وقت بدرستی و راستی توضیح و ادا بشوند بزودی سؤالات ناشایستهٔ بیمعنی راجع بمطالب عالم تناسل را خاتمه خواهد داد و چنان رابطهٔ ملاطفت و مؤالفت بین خودت و بچه ات دائر خواهد کرد که گاهی قبل از آن درک ننموده. بچه ات هم اعتماد تورا در ضمیر خود دائر

میکند و هرچه سائر اطفال و اشخاص بزرگتر باو گفته‌اند بتو باز گو مینماید و بدینطریق قادر خواهی شد که در این امور و امور دیگر او را از روی علم و حکمت راهنمائی ورهبری نمائی ، آنوقت بر شما مکشوف خواهد گشت که اطفال میتوانند اسرار خود را هم بوالدین بگویند و هم از آنها بپوشانند . یک نتیجهٔ حسنهٔ دیگر این است که وقتی طفل تو دید خودت منبع اطلاعات و معلومات هستی بجوابات و صحبتهای ناپاک و نا مطبوع همگردان خود التفات نمیکند و شما را مرجع خود قرار داده و محلّ راز خود میسازد .

مندرجات این کتاب برای پسریکه بسنّ هفده یاهیجده رسیده کافی است آنوقت بایست یک جلد کتاب رهنمای جوانان از همین دوره بدست آورد .

این مطلب را هم نا گفته نگذاریم که هم در مورد بزرگان و هم جوانان نباید گذارد که خیالاتشان تمام صرف این مطالب بشود و بهمین سبب هم واجب است که جوابهای کافی و راست به تحقیقات وسؤالات معقول اطفال داده بشود و به بهترین طریقی ادا گردد تا دفع شک از خاطر آنها بشود

و استقصاءِ طبیعی آنها تسکین بیابد و امنیّت خاطر حاصل بکنند و خاطرشان آسوده باشد که در سائر مسائل فکریه قوای خود را صرف نمایند.

وقتی پدران از قدر وقیمت مندرجات صفحات آتیه مسبوق و مستحضر شدند بایست از روی شوق سایرین را هم از کیفیّت و قدر و فایدهٔ آنها در حسن تربیت اطفال مخبر سازند و این کتاب را بآنها عاریت بدهند، کسانیکه میل و شوق بمطالب راجع بطهارت شخصی و عمومی دارند بایستی در نشر رسائل مفیدهٔ ارزانیکه در حسن تربیت اطفال نوشته شده بکوشند چون بدیهی است که اگر انسان میخواهد طفل خود را از یک نا خوشی مسری نگاهداری بکند تا آن نا خوشی در خانهٔ همسایگان و رفقا و اقوام او هست و بچّهٔ او در آنجا آمدوشد دارد فکر او آسوده نخواهد بود، پس تو نباید آسوده بنشینی تا وقتیکه اوضاع خانه های همسایگان و دوستان تو بقسمی بشود که از آمد و رفت در آنجا اطفال تو از خطر مأمون باشند.

پدران و مادران نه فقط بایستی آن علمی را که بچّه‌های

شان یقیناً از منابع دیگر شاید بنادرستی میآموزند بطریقی درست و شایسته بآنها تعلیم بدهند و اطفال را از نفوذ نابکاران محفوظ بدارند و این مطالب پاک را درست بآنها حالی نکنند بلکه واجب است که سیرت اخلاقی و مذهبی طفل هم مورد کمال توجه و تربیت واقع بشود تا در موقع اغوا وفریب بآنها مددکار و جلوگیر باشد، اگرچه تربیت اخلاقی بما نمیآموزد که مقصود خداوند در اینکه برای چه مارا مرد وزن وپدر و مادر آفرید چیست وبخودی خود کفایت نمیکند اما تربیت طفل در همین یک موضوع هم برای جلوگیری ونگاهداری طفل کافی نیست، هرچند طفل بواسطهٔ علم و اطلاع صحیح از این مطالب از اشتباه و خبط وعواقب سوء محفوظ میماند اما اساس تربیت و تعلیم را باید بحسن اخلاق مشیّدومستحکم نمود وپس از آنکه طفل دارای این دو تربیت گردید آنوقت میتوان از روی اعتماد هنگام وسوسه و موقع اغوا و خطر باو اطمینان پیدا کرد.

▫▫▫



دیباچه

خود مصنّف در سنّ طفولیّت ضرورت چنین کتابی را حس نمود و در سنوات بعد که در مدرسهٔ عالیه مشغول تحصیل بود وباز هم بعد ازآن که لشغل ملاّئی اشتغال ببدا کرد لزوم یک کتابیکه از روی صفا وصداقت وطهارت درین موضوع بجوانان خطاب شده باشد بخاطرش خطور کرد وچون بر ین ضرورت واقف شد بیش از بیست سال قبل ازین تصمیم عزم نمود که در آتیه یکوقتی اگر خداوند او را قابل چنین خدمتی بفرماید هر متاع وعلاقه وهر مایهٔ را صرف انجام این کار سعادت فرجام بنماید ودر همان اوانیکه در خیال انجام این مرام بود شدّت ضرورت آن از خاطرش محو نشده ومرور اوقات وکثرت مشغله او را مانع نگردیده مسوّدهٔ چنین کتابی را برای جوانان تمام کرد، پس از آن موقعی

برایش حاصل شد که آن خیالی را که درین مجلّد مندرج است برشتهٔ تحریر در آورده به پسران خرد سال تقدیم نماید .

هر کس که طفولیّت خود را بیاد میآورد با بدقت ملاحظهٔ طفولیّت امروزه را میکند بر لزوم چنین کتابی بیشک وشبهه واقف و مستحضر خواهد شد واگر من در انجام این خدمت واداءِ این وظیفهٔ مهمّه موفق گشته یا نگشته ام بسته بنظر دقیق خوانندگان وسایر آقایان است ، اگر قصور کرده‌ام امید است قصور من باز عدم حسن نیّت نباشد .

پدران و مادران و نقّادان ادبی ملتفت بشوند که این کتاب برای پسران جوان است و مضمون آن از روی عمد وقصد ساده نوشته شده ومحض اینکه این موضوع مهم نقش دائمی بر لوح ضمیرآنها بگیرد نه فقط از نوشتن عباراتیکه مطلب را مستور میسازد اجتناب کرده بلکه عمداً در بعضی موارد پارهٔ مطالب مهمّه را که بنظر واجب مینمود که مدّت مدیدی در نظر بماند تکرار کرده ایم ، مقصود از این کتاب این است که در دست اطفالیکه میتوانند بخوانند گذارده

بشود یا آنکه پدر و مادرشان برای آنها بخوانند، در جائیکه پدر خائف است که طفلش سؤالات متفرّقهٔ حیرت افزا از او نماید فقط بایست بطفل حالی کرد که اگر صبر بکند تا کتاب تمام بشود بیشک جواب هر سؤال صحیحی در این موضوع باو خواهد رسید :

اگرچه مقصود اصلی این کتاب برای پسران کوچک است لکن گمان مینمائیم هم برای مردان وهم زنان چه پیر وچه جوان مطبوع واقع خواهد شد ویقین داریم که تقسیم موضوع این دوره برسالات علیحده که هر کدام در اسلوب نوشتن و مطالب مندرجه که مناسبت مخصوص بپسران و مردان دارد یکی از بهترین اقداماتی است که دراین قسم ادبیّات شده است، دادن کتابی که حاوی اطلاعات راجعه بمردان است بدست اطفال اشتباه واضحی است که حاجت بتوضیح ندارد، دراین دوره مثل سائر دورههای کتب ادبی کتب بعد لازم وملزوم ما تقدّم خود هستند وتا اندازهٔ زیادی بسته بمسبوق بودن خواننده بمضمون مجلّدات اوّل میباشد. امادرک

مطالب هیچیک ازین کتب بسته بکتاب ما بعد ازآن نیست .

اگر فقط این کتاب مختصر موافق احتیاجات پسران باشد وپدران ومادران قلبا آنرا بپسندند واسباب تحصیل سعادت اطفال گردد مقصود اصلی مصنّف حاصل گشته است .

سلوانس استال

مقیم فیلادلفیا





رهنمای پسران

متجاوز از یک ماه است که جمشید هر عصر چند دقیقه باکمال شوق وادب مشغول آموختن فصلی از کتاب تعلیم الاطفال است یک روز بعد از ظهر که از مدرسه بمنزل بر گشت دید جای مادرش در اطاق یک خانم غریب مسنّی نشسته ویک کودکی هم درآنجا هست وباو گفتند که آن کودک خواهرش میباشد ازآنجا که جمشید بچهٔ باذکاوت هوشیار است جای تعجّب نبود که بواسطهٔ حرسندی و تحیّرش در اطاق مادرش داخل شده ووقتی تنها شدند پرسید که « این کودک از کجا آمد » . بدین سبب والدین جمشید خواهش کرده اند که جواب سؤال اورا من بدهم واینک بنگارش جواب شروع مینمایم

عزیزم جمشید .

رقعهٔ از پدر شما بمن رسیده • که چند روز هر عصر در منزل شما حاضر بشوم ودر ضمن صحبتهاي مختصر

شما حالی نمایم که چگونه خداوند تمام مخلوقات روی زمین آفریده است بواسطهٔ بعد مسافت وچند جهت دیگر نمتوانم شخصا حاضر بشوم لهذا بدرت راضی شده که هر روز مکتوبی مختصر بنویسم وبرای شما بفرستم اینک نخستین نامه‌را میفرستم وسعی خواهم کرد که واضح بنویسم تا در خواندن آن زحمتی نداشته باشید وجهد میکنم کلمات ساده بکار ببرم تا هر بچّهٔ سنّ تو تمام مقصود مرا بفهمد و جوابی راست ومرغوب بسؤال تو داده شده باشد، وقتی رقعهٔ بدرت رسید مشغول نوشتن کتابی برای جوانان بودم وخواهش او تا اندازهٔ با خیالات من موافق شد.

اوّلین مکتوب را با این رقعهٔ توضیح ارسال داشتم خداوند تو را مشمول مراحم کامله وبرکات موفورهٔ خود بفرماید تا یکی از بندگان صالح وباکدامن او گردی.

دوست صمیمی شما

مصنّف



مکتوب اوّل

عزیزم جمشید

سؤالیکه شما نموده‌اید سؤالیست که هر مرد و زن و هر پسر و دختر با هوشی از خود و سایرین کرده و صورت این سؤال ازین قرار است «از کجا و چگونه در دنیا آمدیم؟» این سؤال هم طبیعی است و هم درست است و هر آدم با هوشی حق و ترصد دارد که از روی راستی جواب سؤال او داده بشود وبقسمی هم داده بشود که معنی آن باسانی بفهمد. یقین دارم آن پسریکه والدین دانا ودوستان مهربان دارد که جواب راست صحیح بسؤالش بدهند وضمیرش از شرّ آن خیالات سوء بی اساسیکه اینهمه بین مردان وپسران شایع است منزّه ومبرّا سازند پسر خوش بختی میباشد.

فرضاً شما سؤال نمائید که کالسکهٔ برقی وچهارات بخاری با تلگراف وتلفون از کجا ببدا شد گویا محض اینکه مطلب را کاملاً دریافت نمائید وجواب بسیار مرعوبی بشما داده شده باشد بهتر این است که در اصل این چیزها تحقیق نمائیم و ببدنیم مخترعین اینها در ترقی و تکمیل این اختراعات سودمند چه کردند تا بدین وسیله مسئله را کاملاً وبطریقی مرغوب ومستحسن بفهمیم . همینطور هم محض اینکه جواب سؤال شما که پیدائش ما از کجا شد به بهترین طریقی داده شده باشد خوب است من و تو باهم باصل مطلب رجوع نمائیم وبپرسیم که آدم نخستین مرد وحوّا که نخستین زن بود از کجا بیدا شدند . البتّه خودت ملتفت هستی که آدم وحوّا را خدا آفرید وشرح آنرا در قران خواندهٔ اما چندین مطلب دیگر درآن کتاب حکمت نصاب هست که یقیناً از نظر شما افتاده است ، پس بیا تا باهم شرح آنرا مطالعه نمائیم واز کیفیّت احوال آن کاملاً مسبوق بشویم .

آسمانها وزمین را خدا آفریده اما بین آفریدن وساختن تفاوت زیاد هست ، وقتی یک نفر معمارخانه با ابزاربرا بنا

میکند یا میسازد فقط سنگ وگل وتخته وچیزهای دیگر
بهم پیوند میکند وبا آنها آن عمارت را بلند میکند ووقتیکه
تمام شد نمتوان گفت که آن معمار چیزیرا آفرید چون
فقط آن اسبابکه موجود بود برداشته وصورتشانرا تغییر داده
وچنان آنها را بهم پیوند کرده که ما آنرا عمارت مینامیم
بعبارت دیگر عمارتی بنا واحداث کرده است اما چیزیرا
نیافریده ، لکن در مورد الهی چنین نیست چون در ابتداء
که خداوند هرچیزیرا آفرید نه سنگ بود نه زمین و نه اسباب
دیگر که از آنها عالم وموجودات دیگر را بیافرید اما قوّه
وعلم الهی بیحدّ وبی پایان بود وبعوض اینکه اسباب بکار
ببرد یا حتی محتاج اسباب باشد فقط حکم کرد بشو وشد .
تاریکی بی پایان عالم را فرا گرفته بود فقط خداوند فرمود
نور باشد ونور آمد ، روز دوّم خداوند آسمانها بااین هوای
کبود که بر سر ما است آفرید وبهمین قرار تا شش روز
خداوند هر چه روی زمین موجود است وهر چه در دریا
است وهر چه در هوا است وهر چه در آسمان میدرخشد
بوجود آورد ، ببعضی ازین چیزهائیکه آفریده شد خداوند

قوّهٔ تولید یا پیدایش جنس خودشان را داد وهر چیزیکه
این قوّه را دارد باصطلاح اهل علم جنس ذیحیات یعنی
جاندار نامیده میشود ' ببعضی مخلوقات دیگر که اهل علم
جنس غیر ذیحیات یا بیجان مینامند مثل آفتاب وماه
وستارگان وسنگها وکوهها واقیانوسها وغیره خداوند قوّهٔ
تولید ارزانی نفرمود چون اینها باید بمانند تا وقتیکه
خداوند آنها را خراب نکند پس لازم نبود که قوّهٔ تولید
جنس دیگر مثل خودشان بآنها داده بشود واگر اینها درعالم
دیگر لازم بشود خداوند میتواند غیر ازآنها را بیافریند
لکن آن چیزهای دیگر که اهل علم جنس ذیحیات مینامند
از قبیل درختها ، ماهیها ' پرندها ، حیوانها وانسان همیشه
نمیمانند بلکه تا یک وقتی زنده هستند وپس ازآن میمیرند
وازین عالم میگذرند ، البته خداوند میتوانست بعد ازآنکه
این جنسهای ذیحیات ازدنیا میگذرند دیگرانرا بیافریند تاجای
آنها بگیرند وبدین طریق جنس آنها مستدام بشود ' اما این
طریق درستی نیست وبک طریق با حکمت تر بهتری در نظر
او بودودر عالم حکمت بی پایان ومراحم کاملهٔ او بهر شی

ومخلوق ذیحیاتیکه آفریده قوّهٔ تولید جنس خود را داد لکن این قوّه به قوّهٔ خلقت وآفرینش است مثل آنکه خود خداوند بعرصهٔ ظهور وبروز رساند بلکه قوّهٔ است که در بعضی موارد شباهت زیادبآن دارد ودانا ترین وخردمند ترین مردم هنوز نتوانسته اند کاملاً آنرا بفهمند یا بکسی دیگر حالی نمایند. قوّهٔ مزبور یک قوّهٔ است که حیات از یکطرف بطرف دیگر میدهد تا جنس خود را بوجود بیاورد.

این است آن موضوعیکه من وتوای نورچشم عزیز محترماً همت بمطالعهٔ آن گمارده ایم لکن محض اینکه جواب مرغوب درستی بسؤال شما داده شده باشد لازم است که شرح آفرینش را قدری مفصّل تر بدهیم، انشاالله فردا عصر بذکرآن اقدام خواهم کرد.

مکتوب دوّم

عزیزم جمشید

خلاّق عالم به نهالها و درختان و هر حیوان جانداری قوّه داد که از جنس خود بعالم وجود بیاورد، و اگر

اینطور محدود و منحصر نکرده بود میوه‌های متفرّقه بر درختهای غیر از جنس خود میروئید مثلاً گلابی بر درخت سیب میروئید و بلوط بر نهال کشمش. از جانب دیگر هم مقدرت بآنها داده نشد که قوّهٔ خلقت را مانند خداوند اجرا بدارند والاّ درخت ماهی و پرنده میساخت و پرندگان درخت وحیوان میساختند وهر کدام هر چه میخواستند خلق میکردند. اما خیر هر کدام تخم خود و قوّهٔ توالد و تناسل جنس خود را داراگشت، این است که تخم سیب اگر درست بکارند فقط درخت سیب میشود وتخم گلابی فقط درخت گلابی بعمل میآورد و همینطور هر چیزی فقط جنس خودرا میرویند ومیزاید.

پس دراین صورت خداوند قوّه وقدرت خلقت بحیوانات و هر جنس جانداری نداد بلکه یک قوّهٔ دیگر بآنها ارزانی فرمود که بسیار شباهت بآن دارد و بهمین سبب چون بچّه نهالها ازین تخمها بعمل میآیند وهر نهالی هم بموجب تخم خودش هست ما این قوّه را قوّهٔ خلقت نمینامیم بلکه آنرا قوّهٔ توالد وتناسل میخوانیم، کیفیّت

حصول و پیدایش این قوّه در نباتات را در خط بعد بتو میگویم .

(مکتوب سوّم)

عزیزم جمشید

در آخر خط مختصر خودم، بتو دیروز از بابت نهال کوچکی که از تخم مزروع در زمین میروید صحبت داشته و آنرا بچّه نهال نامیدم بهمان قسمی که پدر ومادر پرنده آشیانه درست میکنند وبچّه مرغ خود را از تخم بیرون آورده وتوجه کرده و چنان مشفقانه آنرا غذا میدهند نهال هم بهمین قسم پدر و مادر دارد، در مورد پرندگان شاید ملتفت شده باشی که بچّه پرنده از دو پرنده تولید میشود یکی ازآنها پدر ودیگری مادر است ،این مسئله را شاید خودت بدانی اما گویا خیال نکرده باشی که هر نهال کوچک هم باید یک پدر و یک مادر داشته باشد چنانکه پرندگان دارند پس دراین صورت آیهٔ وَخلقنا کم ازواجا یعنی شما را جفت جفت یعنی نر وماده آفریدیم در مسئلهٔ گیاه هم جاری است در بعضی نهالها طبایع نر و ماده یعنی پدر و مادر در یک ساقه

نهال میباشد و فقط وقتی دیده میشود که مدّت حیات آن نهال بحدّ رشد وکمال رسیده و باید تخم بکند یا اینکه وقتی پژمرده وخشک میشود نهالهای کوچک دیگر از تخمش میرویند و بدینطریق باوجودیکه نهال مرده و ازمیان رفته است معهذا بوسیلهٔ همان تخمها حیات صنف آن نهال باقی بماند وروی زمین امتداد یابد، طریقی که این طبایع نر و ماده بهم میشوند ومعهذا درتشکیل تخمی که باید بعد ازآن بچّه نهال ازآن بروید علیحده ظاهر میشوند گو بآسانی تمام در یک مزرعهٔ غلّه دیده میشود، شرح این مجمل ازاین قرار است. پس ازآنکه ساقه بحدّ کمال روئید وخوشه‌ها شروع بزدن کردند وآن جنس ابریشمی که یقینا در آخر خوشه‌ها ملاحظه کردهٔ پهن گردید همانوقت یک عدّهٔ شکوفه بر سر ساقه پیدا میشود که بچه‌ها عموما آنرا منگوله مینامند پس این خوشه‌ها با پوستشان که از بیرون آن ابریشم مزبور آویزان است مادر یا علائم اناثی هستند وآن منگوله‌ها با شکوفه‌ها شان که از گرد گل مستوراند پدر یا علائم ذکور آن نهال اند، هر وقت یک نسیم ملایم ساقهٔ نهال را بحرکت

بیاورد و گرد با خاکهٔ گل از منگوله‌ها برابریشم ریزد تخمهای آن ابریشم آن گرد را بمغز ساقه میرساند و بدینطریق مایهٔ حیات که بدون آن ممکن نیست حبّه عاّله نشود به حبّه میرسد

در تمام نهالها پدر و مادرشان در گل ظاهر نمیگردند بلکه در شکوفه‌های درختان وگلهای قرمز نهالها دیده میشوند، در بعضی نهالها این دو جنس نروماده بهمان قرار یکه در مسئلهٔ علّه پوشیم در خود ساقهٔ علّه با نهال وصل و متّحد میشوند اما در سایرین طبایع پدر ومادر در درختان یا نهالهای دیگر هستند، هر وقت در همان خود گل پیداشدند گرد گل از جنس نر بآسانی بمحلّ ماده میرسد و بدینطور از ساقه به پیله میرود، پیله زیر برگهای قشنگ مستور است و در همانجا تخمها پس از آنکه مایهٔ حیات از طرف گرد گل بآنها داده شد میرویند، در بعضی نهالهای دیگر طبائع نروماده در شکوفه یا گلهای علیحده پیدا میشوند که گاهی روی یک شاخه و گاهی بر شاخه های علیحدهٔ همان نهال هستند و در موارد دیگر روی درختان دیگر میرویند

واین درختان پدر ومادر باشکوفه هایشان ممکن است نزدیک هم نرویند بلکه زیاد از هم دور باشند، یک وقتی شاید بمسافت یک سنگ انداز از هم دور باشند وبارهٔ اوقات احتمال دارد مزارع وسیع وطویل بین آنها حایل باشد باحتّی چند فرسخ از یکدیگر مسافت داشته باشند، هروقت مسافتی بین آنها هست گرد گل از جنس نر را باد یا زنبور یا سائر جانوران بشکوفهٔ ماده میرسانند امازنبورها در همچو عملی ابدا واصلا قصد چنین خدمتی ندارند بلکه فقط شایق وساعی هستند که عسل برای خود جمع بکنند تا برای خوراک زمستانشان ذخیره بشود.

از آنچه گفتم شمهٔ از حکمت الهی که ابتداء در خلقت نباتات ودرختان ظاهر فرمود ومقرّر داشت که هر کدام تخم جنس خود بدهد بر تو معلوم ومکشوف میشود ونیز ملتفت میشوی که چگونه خداوند بهر نبات وهر برگ درختی حیات تقسیم وتوزیع مینماید تا جای نباتات ودرختان ونهالهائیکه بزودی پژمرده میشوند ومیمیرند بگیرند، هرگاه خداوند قدرت اجراء این قوّهٔ توالد وتناسل را که

به‌نباتات ارزانی فرموده از آنها میگرفت منتهاچندسال نمیگذشت که تمام علفها میمردند واز روی زمین نابود میگشتند وابداً گل یا میوه وحبوبات وهیچ قسم خوراک پیدا نمیشد وجنس پرنده وچرنده وحتی انسان بواسطهٔ قحطی از روی زمین نیست ونابود میگشت .

پس ای عزیز ، از فکر کردن در این مطالب بطریق پاک ومبرهنی که مقصود خداوند است ملتفت میشوی که کم کم سؤالیکه امروز پس از آمدن خانه ودیدن خواهر عزیز خود در گهواره نمودی بطور کافی و واضح بجواب آن میرسی ، فردا انشاءالله بتو میگویم که چگونه خداوندمقرّر فرمود که هر بچه ماهی وبچّه پرنده وبچّه حیوان هم باید پدر ومادر داشته باشد

(مکتوب چهارم)

عزیزم جمشید .

در خطوط قبل چنانکه یاد داری؛ سعی کردم که بتو حالی نمایم که وقتی خداوند آفتاب و ماه‌وستارگان،و سنگها

و کوهها و دریاها و کلیّهٔ چیزهائیکه اهل علم آنها را جنس جاندار نمینامند آفرید قوّهٔ پیدایش دیگران را از جنس خودشان بآنها نداد بلکه قوّهٔ آفریدن و خراب کردن دیگرانرا بخود منحصر فرمود نیز بتو گفتم که چگونه در عالم نباتات و درختان و تمام چیزهای جاندار که اهل علم آنهارا جنس ذیحیات مینامند خداوند قوّهٔ پیدایش غیر از خودرا بآنها داده و آنچه از آنها پیدا میشود باید مثل کودکان حیات را از سر بگیرد و از کودکی بزرگ بشود، در بین نهالها و نباتات و حبوبات این عمل تکرار میآید و امتداد پیدا میکند این است که هر قسم نهالیکه آفریده شده بعد از آن میوه یا تخم میکند و این تخمها در نوبت خود بچّه نهالهای مثل خود میرویاند که آنها هم وقتی رشد کردند شکوفه وتخم میکنند و همینطور از اوّل این عمل تکرار یافته تا حالا که هر نهال و درخت طریق دوام حیات خود در نهال یا درختی که بعد از خود او باید مهیّا و صاف کرده و میکند.

این مطالب که بخاطر خودجای دادی آنوقت حاضر

خواهیم شد که در این رسته یک قدم بالا تر و بیشتر رویم محض آسانی و سادگی، اقسام جانوران و جانداران را بدو صنف منقسم کرده اند، یک قسم از مخلوقات محسّن یعنی با حسّن هستند و بعضی از آنها صاحب عصب و بعضی یک یا بیشتر از حواس پنجگانهٔ سامعه، باصره، سامه، ذائقه ولامسه‌را دارا میباشند. صنف دیگر که از قبیل نهالها و درختها هستند شرحشان قبل ازین گذشت وعصب ندارند و هیچکدام از حواس پنجگانه را دارا نیستند و مخلوقات غیر ذیحس نامیده میشوند.

در وقتی که با حوال پرندگان و ماهیان و تمام اقسام حیوانات میرسیم طبایع پدر و مادر بعوض اینکه متّحد بشوند در ایجاد بزر یا تخم چنانکه در مورد نباتات است اینها متّحدا یک بیضه درست میکنند، بعضی از بیضه‌ها مانند بیضهٔ پرندگان دارای یک قشر یعنی یک پوست میباشند اما همهٔ بیضه‌ها اینطور نیستند، در عالم نباتات طبیعت پدر عبارت از گرد گل است لکن در حیواناتیکه صاحب عصب هستند بجای آن پوست یک چیز آبکی هست که بیک طرف

بیضه که مادر میسازد رسانیده میشود ' شرح پیدایش بیضه در مادر بعد از این مذکور خواهد شد .

ابتدا خوب است در باب حلزون صحبت بداریم ، حلزون نمیتواند بشنود و نه ببوید و شاید هم نتواند بچشد ولی چون حس لامسه دارد در میزان ترقی حیوانات ذیحس از بهترین این صنف محسوب میشود ، اگر جزئی دقتی در این مورد بشود خواهیم دید که مانند اغلب نباتات طبیعت پدر و مادر هر دو در یک حلزون باهم هستند و مادامیکه بیضه در بدن حلزون ماده تشکیل میابد طبیعت پدر وطبیعت مادر هر یک جزء خود را میرساند تا آنکه یک بیضهٔ آبستن را یعنی بیضهٔ که دارای یک بچه حلزون باشد بعمل بیاورند ' وقتی این بیضه‌ها کاملا تشکیل ودر موسم بهار که فصل معیّن آست تکمیل شدند از بدن حلزون ماده خارج میشوند و در آب میگردند تا بصخرهٔ یا یک صدف بزرگی یا یک چیز سختی برسند و همینکه رسیدند فورا بآن میچسبند و آن صدف که هم خانه و هم لباس حلزون است شروع برُستن میکند ودور بدن کوچک او بزرگ میشود .

درمورد ماهی حال بدینمنوال نیست و بقرار دیگراست، وقتی خداوند ماهیها را آفرید پدر و مادرشان علیحده بودند این است که بچه‌های ماهی هم مثل کودکان ما والدین دارند یکی از آنها مادر و دیگری پدر است، گمان میکنم در فصل بهار که مادرت فرماش داده یک ماهی بزرگی بمنزل بیاورند وقدم جز طباخ آنرا پاک میکند شاید ملتفت شده باشی که بدنش پر از هزاران بیضه یا تخم است، این تخمها را غالبا ماهی میبرند؛ در اغلب مدت سال این ماهیها در هرجای دریا که بسیارعمیق است میمانند ودر بهار که بدنشان بدینقسم پر از تخمهائی است که در مدت سال تشکیل یافته تمامشان از منزل معمولی خود حرکت میکنند ودر خلیجهای رودخانه یا بعضی اوقات صدها فرسنگ بسمت بالای رود یا دریا میروند تا محلّ مناسبی برای تخم گذاردن ماهیان ماده پیدا کنند و درهمین مسافرتشان بسمت بالای رودخانه اغلب در دامهای بزرگ ماهی گیران گیرمیآیند، ماهیان نرهم در این مسافرت باماهیان ماده همراه هستند و وقتی که محلّ مناسبی که میخواهند بیدا کردند ماهیان ماده، هزاران

بیضه را از شکم خود بیرون کرده و آن بیضه‌ها که اطرافشان یک جنس چسبناك مایعی مانند سفیدهٔ تخم مرغ خام است روی آب روان میشوند، پس از آنکه ماهی ماده بدینطور تخم خودرا گذارده ماهی نر علامت روی تخمهاشنا میکند و یک شیء چسبناکی که شباهت بسفیدهٔ تخم مرغ دارد از بدن خود بآنها میرساند، بدینطریق همانطوریکه حبوبات گردگل که بر جنس ابریشمی آخر خوشه میریزد ورشته‌های ابریشمی آنها را بر پوست محبوبات مختلفهٔ سافه میرسانند وحبوبات مایه میگیرند بیضه‌های ماهی هم بقسمی که مذکور شد مایه پیدا مینمایند

پس از آنکه بیضه‌های ماهیها بدین نهج در محلّ موافقی که زیر آب مناسب باشد امانت گذارده شد پدر ومادرشان حرکت میکنند و بچّه‌های آنها بفاصلهٔ چند روزی بواسطهٔ حرکت آب و حرارت آفتاب از تخم بیرون میآیند و ابدا پدرومادر شان آنها را نمی بینند و نمیشناسند و از این جهت بچّه ماهیها از همان روز اوّل یتیم هستند،

پس حالا ملتفت شدی که پیدایش بچّه ماهیها از کجا

میشود، فردا عصر شرح بچه‌پرندگان و بچه حیوانات را
بشما خواهم گفت

(مکتوب بنجم)

عزیزم جمشید،

وعده داده بودم که امروز عصر از بابت بچه پرندها
و بچه حیوانات بتو بنویسم البته در فصل بهار
بامادرت بباغ رفته و دیدهٔ که تخمهای گلها و سبزی
آلات را میکارند و پس از آنکه تخمها را کاشتند با
احتیاط زیاد آنها را میپوشانند تا رطوبت زمین و حرارت
آفتاب حیاتیکه در آنها خوابیده و محمود است بیدار نماید
و آن بچه‌نهالهائی که در آنها ملفوف و حاضراند برویند
و بزرگ بشوند، اگر هر وقت تخمهای کوچکی در آشیانهٔ که
پرندگان در درخت نزدیک شما درست کرده اند دیدهٔ بیدایم
بخاطرت رسیده که اینها همان تخمهائی هستند که پرندگان
نوازآنها بیرون میآیند یا خیر، اما اگر نمیدانی صریحا بتو
میگویم که پرندگان نو از همین تخمها بیرون میآیند لکن

بعوض اینکه تخمهایشان مانند بذرهای نهالها در خاک گذارده نشود والدین پرنده آشیانه را در محلّی که بتوانند روی تخم بخوابند درست میکنند و حرارت بدنهای خود را بآنها میرسانند و بدینوسیله جانی که در تخمها موجود است بیدار یا مستعدّ میکنند تا بفرمودهٔ الهی بدن پرندگان کوچک تشکیل یابد ، بدین نهج پس از دوسه هفته که پرندگان باندازهٔ کافی بزرگ شدند تخم شکسته میشود و پرندگان کوچک مأنوس تولد میشوند یا باصطلاح خودمان از تخم بیرون میآیند.

اگر گاهی ملتفت پدر و مادر بچه پرنده در اثناء هفته هائیکه بیضهٔ خود را توجه میکنند شده باشی البتّه ملاحظه کردهٔ که اغلب اوقات مادر بر تخمها نشسته و آنهارا گرم میکند و همیشه پدر نزدیک آن است و اغلب برشاخهٔ نزدیک آشیانه مینشیند و میخواند و بدینطریق مونس مادر میشود و اورا خوشدل نگاه میدارد و بعدازآن میپرد و یک کرم یا هرچه بعقیده اش خوب بیاید در منقار میگیرد و بآشیانه بر میگردد و باکمال تعشّق و تلطّف آنرا بمادر میخوراند

گاهگاهی که پرندهٔ ماده خسته میشود هردو باهم میپرند و پس از چند دقیقه پرندهٔ نر بجای ماده برمیگردد و تخمها را گرم کرده و از ضرر و آسیب نگاهداری میماند و ضمنا پرندهٔ ماده باندازهٔ که لازم باشد و بخواهد استراحت و تفرّج میکند.

منزل همچودو پرندهٔ نر خودشان بسیار شیرین و تعشّق زیاد بآن دارند و هر کس بآن نظر کند باچار درس مهربانی و مهرورزی و درسی از آن خواهد آموخت، وقتی پرندهای کوچک بزرگ میشوند پدر ومادرشان هردو باهم بجستجوی غذا برمیآیند و پس از آنکه این کودکان بزرگ شدند وپردر آوردند پدر ومادر شان دائم در فکر آنها هستند که مبادا قبل از وقت این بچّه پرندگان پرشور و شوق درصدد پریدن بر آیند و برزمین بیفتند وطعمهٔ گربهها بشوند تا آنکه از واقعه و حادثهٔ بپرند مولوی علیه الرّحمه دو شعر در این باب فرموده که ذکرشان در اینجا بسیار مناسب است میفرماید :



مرغ پربارسنه چون پرّان شود

لقمهٔ هر گربهٔ درّان سود

چون برآرد پرسود پرّان بخود

بی تکلّف بی صفیر نیک و بد .

اگر این پرندگان کوچک صبر داشته باشند بموقع خود از درخت بدرخت خواهند پرید و پس از آنکه تابستانرا در حوالی منزل کودکی خود صرف کردند از آنجا حرکت میکنند و زمستانرا در یک هوای گرمی میگذرانند و در صورتیکه هیچ آدم سخت دل بیرحمی آنها را تیر نزند در بهار بعد با کمال رشد و قوّت مراجعت مینمایند و در عالم توالد و تناسل بمعیّت جفتهایشان جای خودرا میگیرند و همان طوریکه خداوند برای بقاء آنها مقرّر فرموده است آشیانه در حوالی درختان برای خود میسازند و یک خانواده برای خود تشکیل میدهند .

حیوانات در کفّهٔ خلقت درجهٔ ثانویرا دارند اما مانند پرندگان تخم نمیگذارند و سبب هم دارد، در مورد ماهی باید داریدکه بسیاری از آنها هزاران تخم را در یک فصل

میگذارند و یک قسم ماهی از قراریکه معلوم شده باندازهٔ شانزده تابیست هزار تخم گذارده٬ اغلب این تخمها بواسطهٔ عدم موافقت اوضاع شاید گاهی بچه درآنها نباشد و آنهائیکه بچه دارند عدّهٔ هنگفتی از آنهارا ماهیهای بزرگ میخورند ٬ تخمهای پرندگان نیز معرض اقسام خطرات و صدمات هستند کما اینکه مرغ آبی و قاز و جوجهٔ مرغ که تخمهای شان یکی از اقسام غداهائی است که برای خوراک انسان و حفظ و تقویت حیات اوساخته شده نیز مورد خطر و صدمه میباشند٬ محض جلوگیری از این صدمه و برای اینکه مقاصد مهمّهٔ دیگر حاصل شده باشد وقتی باقسام اعلای جانداران میرسیم می بینیم بعوض اینکه حیوانات در آشیانه روی زمین یاروی درخت تخم بگذارند تخم آنهاپس از آنکه بوجهی انسب فراهم آمد در یک آشیانهٔ که دست خلقت در بدن خود مادر مهیّا کرده است نگاه میدارد و در آنجا یعنی در همان جائی که خداوند از روی کمال استادی و مهارت برای این مقصد مهیّا و مرتب فرموده است تغییراتی مثل آن تغییرات که در اثناء خوابیدن مادر روی تخم واقع میشود

اکنون در رشد و ارتقاء این تخم تا زمانیکه در شکم مادراست بوقوع میرسد پس از یک مدّتی از چند ماه تا یکسال تمام بهمان قراریکه جوجهٔ کوچک بعد از ترقی کامل تخم را میشکند و بیرون میآید همانطور هم ان درّهٔ حیات که درشکم حیوان ماده نگاهداشته شده است هروقت ترقی کرد و برشد رسید که بتواند بخودی خود علیحده زندگی نماید از شکم مادر خارج میشود و باصطلاح مامیزاید، تازمانیکه زائیده نشده در شکم مادرخود تربیت و تقویت میماند اما پس از آنکه زائید هنوز هم خداوند مایهٔ حیات را از بدن مادر باو میرساند لکن دیگر از داخل بدن نیست بلکه از خارج بدن است و بشکل شیریه بچه خورانیده میشود بدین نهج این حیوان جوان‌را تا چند هفته خوراک میدهند تا بعد که دیدان باو داده بشود و بعد از آن بقول خودمان شیرش‌را میگیرند، پس از سر گرفتن داخل در مرحلهٔ بالاتری میشود که برحسب درجه اش در عالم وجود چندین ماه یا حتی سال لازم دارد که بکمال بلوغ برسد هرچه درجه‌اش صنفا در عالم وجود پائین تر باشد مدّت صباوت و کودکیش

مختصر تر است و هرچه درجه اش بالاتر باشد مدّت بیشتر میباشد و برای رشد و ورود بکمال رشد بدنی بیشتر وقت لازم دارد

انسان در کفّهٔ وجود بالاتر وبرتر از سائر حیوانات است و بدینواسطه مدّت طفولیّت ورشد او در میان جمیع مخلوقات خدا طولانی تر از سائر حیوانات میباشد اما باید بخاطر آورد که خداوند انسانرا برتمام حیوانات دیگر که خلق کرده است حاکم و آمر فرموده و بدین سبب لازماست که مدّت رشد او چندین سال باشد تا علم و دانش بیاموزد و تجربه حاصل کند تاوقتی بکمال بلوغ میرسد کاملترین قوا باو ارزانی گردد و قابلیت آن مکان و منزلتی که خداوند بر تمام حیوانات باومرحمت فرموده بهم برساند ولائق باشد که در کفّهٔ وجود اعلی و افضل ما خلق الله گردد.

عزیزم توهم مانند اغلب دیگران شایداحیانا آرزوکرده باشی که هرچه زودتر مرد بشوی اما خداوند یقینا بهتراز همه میداند و از حالا تاسنّ بیست وپنج سالگی که بکمال رشد بدنی نائل میشوی برای حاضر شدن تو در تحمّل بار

گران عمر و اداء مسئولیتهای مهمّهٔ انسانی طولانی و درازنیست و لواینکه درخانهٔ خودتان موقع و اسباب برای تو مساعد و فراهم باشد اما مانند تمام پسران لازم است که هم صابر و هم ساعی باشی که این مدّت باقیمت ضایع نشود بلکه از روی عقل و درستی بترقیات عالیه و تحصیلات مفیده نایل گردی

(مکتوب ششم)

عزیزم جمشید.

در مکاتیب سابقهٔ خودم از نباتات گرفته و مکتوب بمکتوب شرح ماهیها و پرندگان و حیوانات داده ام ودر این مکتوب باید ملاحظه نمائیم که خداوند چگونه مقرّر فرموده که حیات انسان در دنیا باقی و برقرار باشد

چنانچه خداوند هر کس را علیحده خلق فرموده بود یعنی یک مرد یا یک زن کامل الخلقهٔ بدون پدر و مادر آفریده بود و زمان طفولیّت هم نداشت تمام حالات حیات ما از این وضع و حالت حالیّه فرق و تفاوت میکرد و ابداً خانه و منزلی درکار نبود زیراکه آن روابط حیات که

وجود خانه و منزل مربوط و بسته بآن است موجود نبود آنوقت بین شوهر و زن و پدر و مادر و پدر و فرزند و برادر و خواهر وعم و خاله و خالو وجدّو جدّه روابط موجود نبود و هر کس مستقلّ بنفس خود بوده خوشی و قوّی بسایرین نداشت و محبّت و شفقت که باعث شیرینی حیات و مایهٔ تبرنه آن است معدوم میبود وبعوض آنکه مانند حلقات زنجیر در سلسلهٔ حیات باهم منتظم و منسلک باشیم تو ومن و هر کس تنها میماند وکسی نبود که در خوشی ما شریک و در کارها مارا مددکار ودر احتیاج مارا همراه باشد و مانند پدر و مادر مارا متکفّل ودر نا خوشی بجای دوستان مارا مواظب ودر مصائبی که برما وارد میشود تسلیت وتعزیت مینمود ، آنوقت کودکان شیرین کوچولو وحتی طفولیّت با آن بازیها و خوشیها و ایام مکتب نبود و مغز و قوّهٔ فکر ما متدرّجــا باز نمیشد و تدارکات حیات و امور زندگانی وجود نداشت .

تمام تدابیر خلقت از بابت کسانی که باید روی زمین زندگانی مینمودند و آنهائیکه بعد از آنها میآمدند برخدا

مکشوف بود و قوای او در خلقت و آفرینش محدود و منحصر نمود چراکه علم و قوّه تماما از آن اواست. لکن خدا میدانست که اگر دائما آدم بسازد تدبیر درستی نیست و موافق عقل نمیباشد، خالق متعال میخواست انسانرا بخود نزدیک بفرماید پس این قوّه را که قوّهٔ انتقال حیات است باو مرحمت فرمود و انسان بواسطهٔ این قوّه از والدین جان باو میرسد و در سنوات بعد باطفال خود میرساند، محض اینکه این کار درست انجام بیابد در وقت آفرینش آدم و حوّا آنها را نر و ماده آفرید و این قوّهٔ عزیز و محبت و ودیعهٔ مقدّس را بآنها مبذول فرمود پس جهت ای نور چشم عزیز ملتفت میشوی که مسئلهٔ ذکوریت و اناثیت که پسران و مردان بدنفس خیالات بد و پست نسبت بآن مینمایند بایست مورد احترام باشد و بدرستی و توقیر از آن صحبت بدارند، خداوند مرد و زن را متفاوت خلق فرمود و بزن اندام دلپذیر و حسّ بستگی بغیر از خود مرحمت فرمود و بمرد شانهای پهن تر و قوّهٔ زیادتر عنایت فرمود تا مرد زن را حراست و دفاع و حمایت بنماید نه فقط از مخاطرهٔ بدنی بلکه از هر بدی

خیال و صحبت و کردار اورا حامی و دافع باشد، هیچ پسر با مردی ممکن نیست از مسائل راجعه بذکورت و انائیت ببدی خیال نکند و خدارا توهین و خود را اذیت نماید و صدمه بنفس خود برساند.

بهمان طوریکه شوق پرندگان پدر و مادر را در توجه و تندرستی بچه‌هاشان در آشیانه دیدهٔ همانطور هم محبّت و ملاطفت والدینت را بطرق مختلف ملاحظه خواهی کرد و اگر بهمان قسمی که بنظر من آمده پسر باهوشی باشی از خود سؤال کردهٔ که چرا پدر و مادرت تورا دوست میدارند و باکمال مهربانی کارهائی برای تو میکنند که کسی دیگر در روی زمین باینقسم و باین مهربانی و محبّت برای تو نخواهد نمود جواب این سؤال تو اگر پرسیده باشی این است که پدر و مادر تورا مظهر قوّه و قدرت الهی میدانند و توجزء آنها هستی.

شاید خیال نکنی که توجزء مادرتنها هستی بسبب اینکه بچند معنی خداوند اوّل تورا باومرحمت فرمود و آن ذرّه که مایهٔ وجود تواست ازروی کمال حکمت در شکم او

بعرصهٔ وجود آورد، خیر باباٮت هم تورا بسیار دوست میدارد چون جزء بدن او هم میباشی

قبل از این بتو گفتم که از زمان خلقت با بنظرف ابتداء حیات از تخم میشود این مطلب در مورد انسان نیز صادق و راست میآید اما تخم یا ذرّهٔ که در بدن زن است بسیار کوچک و ریزه میباشد بقسمی که ممکن نیست دیده بشود مگر بواسطهٔ یک شیشهٔ ذرّه بین، این مایهٔ حیات از صلب پدر ببطن مادر میرسد و بدون آن حیات بچّه در مادر ممکن نیست.

محض اینکه بهتر وبیشتر بسرّ ابتداء حیات آگاه بشوی اینک مختصری از کتاب یکی از خانمهای طبیب وشریف و نیک ذات ومؤمنه که مذاکراتی ترتیب داده بین یک پسر باهوش و مادرش که سعی دارد راستی و راستگوئی واصل و حقیقت مطلب باو بیاموزد و نگذارد پسرش از چرندها و دروغهای کوچه گردان و پسران نادان در مدرسه گمراه بشود برای تو نقل مینمایم:

— ای مادر! وقتی من پیداشدم چقدر بودم؟

— عزیز من ! وقتی تو بوجود آمدی فقط یک ذرّهٔ بسیار کوچک خردی بودی که باندازهٔ نوک سوزن هم نمیرسیدی و ممکن نبود دیده بشوی مگر بوسیلهٔ ذرّه بین

— پس مادر اگر من باین کوچکی بودم گمان میکنم بایست گم و مفقود میشدم .

— اگر خالق تو از تو توجه نفرموده بود البتّه مفقود هم میشدی اما او میداند که کودکان کوچک چقدر باقدر و قیمت اند و بدین سبب یک لانهٔ کوچک یا یک اطاق مختصری در بدن مادر پائین قلب ساخته است که در آنجا کودکان از تمام صدمات محفوظ هستند تا وقتیکه باندازهٔ بزرگ بشوند که خودشان بتوانند علیحده از مادر زندگی نمایند .

— پس من هم درهمین آشیانه کوچک در تو ماندم ؟

— بلی عزیز من تو هم همانجا ماندی ؟

— پس چطور غذا میخوردم چطور نفس میکشیدم ؟

— تو میدانستی که من در آنجا بودم ؟

— بلی بعضی اوقات دست و پای کوچک تو بر دیوار اطاق میخورد و من ملتفت میشدم و میگفتم نورچشم عزیز و پارهٔ

تن من بامن حرف میزند و میگوید ای مادر من اینجا هستم
من هم آنوقت میگفتم صبح شما بخیر ای نورچشم مکرّم من
میدانم تو اینجائی و ازصمیم قلب تورا دوست میدارم آنوقت
صورت و سیما و چشم و اندام تورا بپیش نظر خود میآوردم.
و منظرهٔ تورا در برابر خود تصوّر میکردم.

— مادر! تاچقدر من آنجا ماندم؟

— سه ربع سال آنجا بودی و هرروز پرورش و تربیت
یافتی و چون من میخواستم توخوش و خرّم باشی من هم
ساعی بودم که همیشه خوش و خرّم باشم و احتیاط میکردم
که غذاهای خوب بخورم و همّت من این بود که ملایم
و مهربان و صابرو پایدار در امور باشم بعبارهٔ آخری هر
نوع میخواستم توباشی من هم همانطور بودم چون میدانستم
که هرچه من میکردم در اخلاق و اطوار تودخیل و با اثر بود

— اما ای مادر چطور آنچه تومیخوردی غذای من میشد؟

— غذای من خون میشد و خون بتومیرسید و تورا
تقویت مینمود و همینکه وقت آن رسید که بدنیا بیائی و
علیحده از من زندگی کنی درب اطاق کوچک توبادرد

و سختی زیاد نیست بمن بازشد و تو بدنیا آمدی و باصطلاح خودمان زائیده شدی، وقتی گریه کردی اوّلین نفس داخل دریهٔ توشد و آنوقت من فهمیدم که بوزنده هستی و خندیدم و گفتم پسر است یادختر، پس از آنکه تورا شستند ولباس پوشانیدند تورا پیش من آوردند و آنوقت اوّلین مرتبه صورت آن کودکی که در این مدّت دوست داشته بودم دیدم و بدیدارش دیدهٔ من روشن گشت، پس حالا ملتفت میشوی که چرا اینقدر نزد من عزیز وارجمند هستی.

در اینوقت پسردست در آغوش مادر در آورده ودر حالیکه اشک محبّت از چشم او میدوید فریاد برآورده گفت:

-- آه ای مادر حالا فهمیدم بچه سبب تورا بهترو بیشتر از تمام دنیا دوست میدارم

یقین دارم ای نورچشم عزیز که ممکن نیست کسی اسرار اصل و مبداء حیات را مطالعه بکند و توقیر و احترام در او نسبت بآن پیدا نشود، در تمام این مسئله از اوّل تا آخر خداوند بچنان طریق عجیب و غریبی کار کرده و چنان سرّی در آن هست که عاقلترین مردان روزگار قوّهٔ فهم و درک یا توضیح آنرا ندارند.

در این چند مکتوب سعی کرده ام حتی الامکان جوابی راست و تمام و مرغوب و دلخواه بسؤالیکه دو هفته قبل از مادر خود کرده بودی و بموجب خواهش پدرت من تعهد جواب آن کرده بودم بشما داده شده باشد، یک مسئلهٔ هست که نسبت زیادی با آنچه موضوع مکاتبهٔ مابود دارد و قبل از آنکه بشما خدا حافظی بکنم توجه تورا بآن جلب خواهم کرد.

(مکتوب هفتم)

عزیزم جمشید

امروز مکتوبی از بابای تو بمن رسیده که مایهٔ کمال خوشوقتی من شده است ایشان هم مکاتبی که بشما نوشته ام ملاحظه فرموده و بسیار پسندیده و مراتب قدردانی خودرا از روی کمال محبّت و مرحمت بمن اظهار داشته وخواهش فرموده اند که خطوط خود را در مطالبی که بهمین مسائل مربوط باشد مداومت بدهم وامیدوارم این مکاتیب من هم اسباب مزید اطلاع ودُرُستی فکر تو گردد و هم فایدهٔ حقیقی برای توداشته باشد، من خواهش ایشانرا اجابت

کرده و از فردا عصر شروع بمذاکره در این زمینه کرده بتو حالی میکنم که بچه طریق پسران باندان خود صدمه میرسانند و نیز وسایل نگاهداری و طهارت و پاکی و قوّهٔ بدن آنها را بتو حالی خواهم کرد

از آنچه دیروز عصر در حظ خود بتو گفتم گمان میکنم کاملا بتوانی ملتفت بشوی که برای چه اطفال اینقدر شباهت بپدران خود دارند و وضع رفتار و خیالاتشان مثل آنها است و درموارد بسیار چنان مانند آنها هستند که اغلب شنیده شده میگویند « فلان طفل روی پدرش یامادرش رفته » .

خداوند نه فقط مقرّر فرموده که هر نهالی از تخم خود باربدهد بلکه معیّن فرموده است که صفات جزئیّهٔ خودراهم بنهالهای جانشین خود منتقل نماید ، هر وقت غلّهٔ دانه ریزه بکاری تخم آن از اقسام غلّهٔ دانه درشت و بلند نمیشود و هرگاه تخم مرغ بخوابانی مرغابی یابوقلمون بیرون نمیآید بلکه آن غلّه و آن جوجه‌های کوچولو مثل پدر و مادر خودشان میشوند و بس ، درمورد اطفال هم همینطور است ،

قوای جسمیّه آنها در ابتداء از چندین جبت بهرهٔ است که از پدر و مادرشان بآنها میرسد و طبایع پدر و مادر در آن بهره مندرج و متّحد شده و بدین جهت طفل مظهر صفات و قوای هردوی آنها میباشد، بعضی اوقات طفل در نظر و سیما شباهت بپدر و برخی اوقات درسیره و اخلاق شباهت بمادر دارد، یکوقتی چشمهای طفل شبیه برنگ چشم پدرش و گاهی شبیه برنگ چشم مادرش هست و احیانا رنگ چشم طفل نمونهٔ قوای متّحدهٔ والدین بلکه جدّین او میباشد، همین مطلب در مورد رنگ و مقدار و صفت موی طفل و سایر صفات بدنی که مدخلیّت زیاد در تشکیل سیمای شخصی دارند نیز صادق و درست است.

آنچه در باب شباهت گفتیم در مسئلهٔ صحّت بدن که والدین باطفال خود میرسانند نیز صحیح و درست است، وقتی پدر و مادر خودشان صحّت بدن ندارند بچّه هاشان ممکن نیست صحّت بدن داشته باشند با اینکه خودشان بتوانند صحّت بدن باطفال برسانند، در صورتیکه والدین بدنهای نحیف و ضعیف و علیل یاناخوشی دار داشته باشند

فرزندان نیز در این مورد مانند آنها خواهند بود، پس ملتفت میشوی که چقدر لازم ومهم است که پدران ومادران صحّت بدن داشته باشند اگر میخواهند اطفالشان صحّتمند و خوشرو وسعادتمند گردند، اما در صورتیکه مردم بخواهند صحّت داشته باشند که به بچّه هایشان بدهند بایست در اوقات جوانی صحّت بدن خودرا حفظ نمایند، آنچه در جوانی بشود حال انسان را در بزرگی و زمان مردی معلوم مینماید، افعال و کردار هرپسر در زمان بچّه‌گی حال اورا در زمان مردی معین میکند، پس اگر توجه صحّت بدن خود نکنی باکاری نمائی که نسبت بآن مضرّ باشد درسالهای بعد که خودت پدرومرد میشوی یقینا نتائج غفلت و بیعقلی وعدم توجه تو بآنها خواهد رسید.

صفات دماغی و عقلی تیز بهمین وتیره است و در این مورد هم فرزند بار ارث از والدین میبرد.

بارهٔ بچّه‌ها در اخلاق شبیه بپدرشانند و در بعضیهای دیگر شباهت بپدر ومادر هر دو پیدا میشود و در موارد دیگر باز ممکن است نتیجهٔ قوای متّحدهٔ که از یک یادو نسل

ارث رسیده باشد بطفلی برسد ، پس در صورتیکه این مطالب راست است (چنانکه بدون چون وچرا راست هم میباشد) ملتفت خواهی شد که چندین قوا که سالهای دراز قبل از تولد تو موجود بود در یک جا جمع شده وهمه باهم برای خلقت توکار کرده اند ، بهمین قرار هم آنچه تو در طفولیّت هستی و هرچه قوای جسمانی ودماغی و اخلاقی تو باشد بچّه‌های تو هم اغلب همان قسم خواهند شد ، اگر تو شریف و مهربان و راستگو باشی البتّه شرافت و مهربانی و راستگوئی تو در آنها اثر کلّی خواهد کرد و اگر خودت نافرمانبردار ونامهربان و دغل باز هستی بسیار مشکل است که آنها بهمین کارهاعادت نکنند ، اما اگر با کمال بشاشت و خوشروئی مطیع والدینت باشی و آنها را محترم و دوست بداری واوامر ونواهی الهی را بجابیاوری سبب میشود که فرزندانت اطاعت توکنند و تورا دوست بدارند وخواه پسر یادختر باشند از مؤمنین و رستگاران گردند .

حیات انسان مربوط بخودش تنها نیست بلکه هم مربوط بطبقات ماضیه وهم بطبقات آتیهٔ خود میباشد . قوای

جسمانی و دماغی صحیحی که بتو مرحمت شده بایست اسباب تشکّر زیاد برای تو باشد و نه باعث لاف و تفاخر و کسانیکه بین ما صحّت بدن و قوّه دارند نباید از آنهائیکه ارثا ضعیف ـ البنیه هستند بمیل باشند و آنها را پست شمرند ، هرچند ما بدن صحیح داشته باشیم ممکن است بواسطهٔ اعمال و افعال خود بدنمانرا خراب و ضایع نمائیم و نیز ممکن است بواسطهٔ توجه و احتیاط کامل کسانیکه ابدان ضعیف دارند و قوای فکری آنها چندان قوی نیست قوّهٔ بسیار پیدا کنند بقسمی که حتی از آنهائیکه طبعاً یا ارثا برومند بوده اند و توجّه دُرُست از قوای موروثی و موهبت الهی نمیکنند افضلیت و برتری پیدا بکنند ، توجه عمدهٔ ما بایست این باشد که آنچه داریم ترقی بدهیم و ملتفت باشیم که آنهائیکه بعد از ما میآیند از بدکاری یا حماقت ما گرفتار محنت و زحمت نشوند .

(مکتوب هشتم)

عزیزم جمشید .

بنابخواهش پدرت باید در نوشتن این خطوط تا مدّتی مداومت بکنم ، پس امروز میخواهم از شباهتی که بین

حیوانات است وشاید بنظر خودت برسد باشد سخن برانم .

البته ملتفت هستی که وقتی سخن از حیوانات میرود انسان نیز شامل است ولو اینکه در کفهٔ وجود اشرف مخلوقات میباشد و خداوند اورا برتری بر تمام حیوانات داده قوای عقلی و فکری باو ارزانی داشته که میتواند فکر بکند و تمیز داشته باشد و قوّه ممیّزه باو داده تاخوب را از بدتمیز بدهد و نیز وجدانی باو مرحمت فرموده که هر وقت کارخوبی میکند اورا تحسین و هرگاه کار بدی نماید اورا توبیخ میفرماید ، انسان ممکن است قوای فکریهٔ خود را برای اعمال بد از قبیل فساد یا ضرر رسانیدن بنوع خود یا حتی شرک بخدا بکار ببرد و نیز ممکن است همانطوریکه از بکار گذاردن قوای عملی خود آنهارا سست میکند قوّهٔ ممیّزهٔ خود را هم پژمرده و سست نماید و نتیجه این میشود که بچّه‌ها بمدرسه نمیروند و از تربیت و بار آوردن قوای فکری خود غفلت میکنند و از خواندن کتابهای خوب یا از تربیت و ورزش دادن قوای اخلاقی خود بهمانطوریکه مقصود الهی است ابا و امتناع دارند ، بسیاری مردم چون

دائما از نصیحت وجدان خود سر بپیچیده و اعتنائی بحرفهای ضمیر خود نکرده نصحت وجدان و عرائض ضمیر در گوش آنها محلّ اعتنا واقع نمیشود و بالمآل هر وقت وجدان بآنها توبیخ میکند غالبا توبیخ و سرزنش آنرا احتش نمکنند

اگر بخواهی خوب این مطلب را ملتفت بشوی تا مثال دیل را برای تو بیاورم، فرضا میل داری هر روزه در یک ساعت از خواب بیدار بشوی و یک ساعت زنگ دار پهلوی رختخواب خود قرار میدهی که ساعت دوازده زنگ بزند، روز اوّل که زنگ زد از خواب بیدار میشوی و اگر فورا بلند شدی و لباس پوشیدی پس از آن هر صبح که زنگ زد بلند میشوی و اجابت دعوت اورا میکنی اما اگر از طرف دیگر وقتی ساعت زنگ بزند پیش خودت خیال بکنی که یک خردهٔ دیگر دراز بکشی و خواب تورا برباید و بخوابی تا وقتی که پدرت یامادرت تورا بیدار کنند روز دیگر که زنگ ساعت بلند شد شاید بیدار بشوی لکن اگر پهلوبپهلوشده و باز خواب رفتی بس‌از دوسه روز دیگر هر وقت ساعت زنگ زد ابداً از صدای آن بلند نمیشوی

ضمیر و وجدان هم همین طوراست . اگرما سرزنشهای اورا قبول و اطاعت نمائیم فبها المراد ولی اگروقتی تحسین یا توبیخ میکند گوش نمیگیریم پس از یکوقتی گوش ما از سرزنشهای آن پرمیشود و آنها را محلّ اعتنا قرار نمیدهیم نه اینست که ازطرف وجدان دیگر نصیحت نمیشود بلکه چون ما از اطاعت اوامر آن سیر شده‌ایم پس از مدّتی از توبیخ و سرزنش آن بی اعتنا میشویم و علاوه معصیت و گناه میکنیم مثل اینکه ابدا وجدان نداریم

پس از این تحقیقات ملتفت میشوی که انسان حیوان هست اما بواسطهٔ شعور و حسّ تمیز و وجدان که از طرف حضرت پروردگار باوارزانی شده است از سایر حیوانات امتیاز و برتری پیدا کرده است .

لکن میل هم دارم که تو را بارهٔ شباهتها و تفاوتهائیکه در بدن انسان و سایر حیوانات آشکار و معلوم است ملتفت بسازم ، اگر تو دودست و دو زانوی خود را برزمین قرار بدهی ملاحظه خواهی کرد که شباهت زیادی بین هیکل خودت و هیکل اسب یا گاو یا سگ وتمام چهار

پایان میباشد، وقتی که باین وضع مذکور ثانی مبسی که بار دو دست باندازهٔ زیادی مطابق است باساق پاو پای جلوی آنها، در بعضی حیوانات مثل سگ و گربه انگشتهائیکه برپاهای شان هست مطابقت با انگشتهای دست و پای تو دارند اما در بعضی دیگر مثل اسب و الاغ انگشتهای دست و پایشان همه در کف و پایشان جمع شده و بجای ناخنهائیکه آخر دست و پای تو هستند ناخنهای آنها بزرگ شده و در یک ناخن کلفتی جمع شده که سم اسب یاسم الاغ است

چنانچه روی پای خود باستی و دستها نیز عقب خود بلندداری وبقسمی نگری که خوب عقبت ببینند می بینی که شکل بدنت درآنوضع شبیه به هیکل پرنده است پای تو بجای پای آنها و دستهایت بجای بالهایشان است، مطالعهٔ این شباهت را علماء تشریح نسبتی میخوانند حالا ملتفت شدی که در شکل و خلقت ابدان ما واجسام سائر حیوانات شباهتی میباشد

لکن در یک مسئله انسان باسایر حیوانات فرق میکند، خداوند دست کامل فقط بانسان مرحمت فرموده، حتی با

وجود قوای فکری ماهم اگر حداوند دست نماداده بود ممکن سود اسان ار حیوانات بست تر ترقی نکند اما با دست خود حوراک درست میکند ودوای حودرا بهم محلوط مینماید لباس برای خود میسارد وخانه بنا میکند که در آن بماند کتابها مینوسد وچاپ میکند، انواع واقسام کارحانها احداث مینماید، راه آهن میسازد، جهازات بزرگ درست میکند که حتی ار پرندگان هم در پروار سبقت دارند و سک نیست که پروردگار عالم نیز ار تمام این کار ها حوشنود است، اما انسان بواسطهٔ بدی خیال وبدی قلب خودش دست حودرا برای اذیت کردن وضرر رسانیدن بنوع خود هم بکار میبرد، توپهای بزرگ وجهازات مسلح وسایر آلات قتاله درست میکند که درجنگ نوع حودرا تلف بکند وسرارت نفس اورا محرک میشود وشیطان وبارهٔ آدمهای بدذات اورا تشویق ومدد میکنند که بسیار چیزهائیکه در پیشگاه حضرت پروردگار درست وشایسته نیست با دست خود مرتکب میشود، اما از عجایب اینکه انسان فقط حیوانی است که در تباه کردن وتنزل دادن بدن خود اصرار میکند

وگویا اگر دستی که خداوند بانسان مرحمت فرموده ومقصودش این بوده که وسیلهٔ اعانت واسباب رستگاری وکامیابی او باشد باو نداده بود باین آسانی مخرّب بدن خود نمیشد، محض اینکه دست برای تلویث نفس انسان یا برای اضرار خود بکار برده نشود خداوند شعور وعقل بانسان عنایت فرموده وحسّ مميّزه و وجدان باو ارزانی داشته تا بوسیلهٔ دستهایش مدد ورستگاری یابد نه اینکه وسیلهٔ شرّ وتلویث نفس وضرر باشد وچیزیکه مقصود از آن خوبی بوده باعث خرابی گردد.

(مکتوب نهم)

عزیزم جمشید.

هنگامیکه خداوند دست بانسان مرحمت فرمود شعور وحسّ تمیز و وجدان باو داد تا دستهای خودرا درست بکاربرد، مقصود حضرت پروردگار این بود که انسان بمدد دستهای خود نفس خویشرا ترقّی کامل بامتناهی بر حیوانات بدهد ولی بعضی از مردان وبدبختانه بارهٔ

پسران نیز دستهای خودرا چنان بدبکار میبرند که خودرا از حیوانات هم پست تر میسازند ، بعوض اینکه دستهای خودرا مانند آدمهای باشعور وبا اخلاق بکار ببرند دست بخرابی ابدان خود میزنند وبا آلت تناسل خود بقسمی بازی میکنند که هوسی در آنها پیدا میشود که شاید یک خوشی موقتی ازآن احساس مینمایند اما منجرّ بصدمات وخیمه قوای اخلاقی وعملی وبدنی آنان خواهد گردید .

خداوند آلت تناسل بما نداد که این کار را که موسوم به استمناء باشد یا تلویث نفس است با آن نمائیم ، انسان از جملهٔ حیواناتی است که آلت تناسلشان بیرون بدنشان ظاهر وپیدا است وتلویث نفس یا استمناء باشد فقط بآسانی برای او ممکن است .

توجه واستعمال آلت تناسل بزرگترین ودیعه است که خداوند بعقل وحسّ تمیز انسان محوّل فرموده است وهمچو وثیقه ومسئولیتی بر هیچ حیوانی مگر بر انسان قرار نداده است اما بواسطهٔ شرارت نفس واغوای شیطان وبعضی اوقات بواسطهٔ جهالت ونادانی در این موضوع مهم پسران

وجوانان هم از راه بدر میروند وچون کسی ندارند که آنها را دلالت بکند وآگاه سازد بعادت بد که منتج صدمهٔ بزرگ است خودرا آموخته میکنند واگر آنهارا از این عمل باز ندارند هر آدم بدبختی که این عادت پیدا کرد بشئامت و ذلت ابدی گرفتار خواهد شد .

ای جمشید ! میل دارم بتو بگویم که پسران از مضرّات این عمل بد آگاه بیستند مگر معدودی از آنها اما میتوانم بگویم که بسیاری پسران باکباز وبیگناه این عادت را ازروی جهالت وعدم قصد آموخته اند ودر ابتداء هم ابداً ملتفت نشده‌اند که این عادت مشئوم یا مضرّ میباشد ، بسیاری پسران این هوس را درسنّ کوچکی بواسطهٔ سرایدن خود بر دستگیرهٔ پلّه‌گان یا بواسطهٔ بالا رفتن بر درخت و پائین آمدن از آن یاسوار شدن براسب در خود احساس کرده اند وبعضیهای شان بسبب عدم پاکیزگی آلت تناسل احساس خارشی در همان محلّ کرده اند وچون بواسطهٔ مالیدن آن میخواسته‌اند خارش را فرونشانند این عادت جلق یا تلویث نفس بآنها رسیده .

بعضی اوقات اگر انسان مرتباً هر صبح بمبال نرود وغذای تحلیل یا فتهٔ فاسده را که در معده جمع شده از خود دفع نماید مبتلا بمرض موسوم بقبض شکم میشود واگر این مرض تا مدّتی دوام پیدا کرد بسیار مضرّ واقع میشود وبچندین جهت که اظهارشان در اینجا لازم نیست باعث التهاب داخلی میشود، همین التهاب بلکه التهابی بزرگتر از آنهم احیانا بواسطهٔ وجود کرم در رودهها عارض میشود اما متأسف هستم که بنویسم که عادت تلویث نفس را بعضی اوقات یک پسر به پسر دیگر میآموزد وحتی قابله ها هم در زمان طفولیت بچه ها در حالیکه از مضرّات این بلا بغایت نادان وجاهلند اقدام باین عمل زشت در آلتهای پسران بسیار کوچک مینمایند تا خیالات آنها منصرف بشود وگریه نکنند یا آنکه وقتی آنها را بجای خواب میگذارند خاموش باشند وزود تر بخوابند. ابدا گمان نمیرود که اشخاص عاقل باین عمل اقدام نکنند اما بواسطهٔ عمومیّت این عادت لازم است که خطراتیکه برای پسران متصوّر است درست بفهمیم تا از اغوای سایرین درست احتیاط نمائیم و بمدد شعور وعقل

از عواقب بسیار وخیمی که بواسطهٔ شروع باین عمل از روی جهالت به بسیاری رسیده بما برسد .

از درگاه حضرت حق مسئلت دارم که تو ای نور چشم عزیز از این عادت بد وسایر اقسام عادات ناشایسته مصون ومحفوظ باشی .

(مکتوب دهم)

عزیزم جمشید .

در مکتوب اخیر بتو گفتم که چگونه پسران جوان یا پسران بزرگتر از آنها بواسطهٔ بازی کردن با آلت تناسل خود یا بواسطهٔ خاراندن ومالیدن عز لازم آن خودرا بذلت وخواری وانواع بدبختی گرفتار میکنند ، خداوند که این عضورا بما مرحمت فرمود مقصودش این بود که بواسطهٔ آن مایعات فاسدهٔ بدن ما حرکت داده بشود ونیز آنرا یک عضوی از اعضاء توالد ما قرار داد . شرح آلات یا اعضاء توالد وتناسل را در مورد نباتات در خط قبل بتو بیان کردم ، اعضاء مزبوره قوائی هستند در گیاه نرماده

که مشغول تولید بذرها یا تخمهائی هستند که خود تخمها هم باعث حیات نباتات دیگر میشوند، اگر خوب در مثال دیل فکر کنی شاید یکقدری از وضع و وظیفهٔ اعضاء تناسل ملتفت بشوی.

فرض بکن یک ساعتی ساخته وچنان قوّه بآن داده‌ایم که خودش میتواند چرخها وکارخانهٔ خودرا درست ولی عیب نگاه بدارد بقسمی که لازم نمیشود آنرا بپش ساعتساز ببریم که اجزاء آنرا عوض بکنند وتعمیر بدهد، باز هم فرض کن که بعلاوهٔ این قوّهٔ دیگر بآن داده شده که ساعتهای دیگر را هم بسازد با بمعنی که بهمان قسمی که وقت صحیح نگاه میداشت وچرخهاواجزاء خودرا خودش عوض میکرد قوّهٔ پیدایش ساعتهای دیگر راهم دارا هست وبچّه ساعتهایش هم قوّهٔ رشد دارند وهر وقت رشد کردند وبحدّ کمال رسیدند آنها هم بموقع خود ساعتهای دیگر خواهند ساخت، این قوّهٔ ثانوی که بساعت مزبور داده شده وبواسطهٔ آن میتواند ساعتهای دیگر را تولید نماید موسوم است بقوّهٔ توالد وتناسل وفرضا اگر در همان ساعت بعضی اجزاء

باشد که کارشان منحصر بوجود آوردن این ساعتهای کوچک باشد همین اجزاء را آلات تناسل مینامند.

آلت تناسل یکی از اعضاء کارخانهٔ تناسل میباشد کما اینکه برای هضم غذا چندین عضو در بدن خود داریم مثلاً غذا در دهان گذارده میشود و پس از آنکه جائیده شد در معده داخل میشود و در آنجا تغییراتی میباید تا برای دخول در معده قابل باشد و مبدّل بخون گردد و بدن را تقویت بدهد و حیات را نگاهدارد، پس از اینقرار دهان دالان معده میباشد و آن قسمت از رودهها که مشغول هضم غذا و آماده کردن آن برای خون هستند تماما اعضاء یا کارخانهٔ هضم را تشکیل میدهند، همینطور هم عضو تناسل فقط یک جزء از کارخانهٔ توالد و تناسل هست و سایر اعضاء بعضی داخل بدن انسان و برخی خارج از بدنش هستند و ما این اعضاء را با مأموریت و وظایفشان کلیّةً و مجموعا کارخانهٔ توالد و تناسل مینامیم و خداوند این قسمت بدن مارا برای بهترین و معقولترین مقاصد آفریده است.

بعضی اوقات پسران خیالات بسیار پست از بابت آلت

تناسل خود میمانند وحال آنکه این خیال باعث توهین بخدا وصدمه بخودشان است ، هرچه را خداوند آفریده واجب الاحترام است و بایست نسبت بآن توقیر بشود وخداوند عضوی بالا تر ومقدّستر از عضو تولید جنس خودمان بما مرحمت نفرموده ؛ ما باید این رتبه ومأموریت مقدّس عالی را با نهایت توقیر واحترام از درگاه حضرت یزدان باکمال افتخار بپذیریم واین اعضاء بدن خودرا در پاکیزگی وشرف نگاهداری نمائیم ، یکی از طبیبان مؤمن خدا پرست میگوید « تزیید وتکثیر جنس خودمان عالیترین ومقدّسترین وظایف حیات ما است » ، فی الواقع هیچ آدم با کدل هوشمندی هم غیر از این نخواهد گفت .

محض اینکه این مطلب بیشتر بر تو واضح وروشن بشود لازم است مثال ذیل را بیاورم ؛ در زمان قدیم یهودیها چندین مشاهد مقدّسه در بیت المقدّس داشتند وتمام آنهارا مقدّس میشمردند ؛ در داخل یکی از این مشاهد عمارتی بود موسوم به محلّ مقدّس واندرون این محلّ مقدس هم یک محوّطهٔ مقدّس تری بود که آنرا بیت الأقدس مینامیدند

وعقیدهٔ شان این بود که مظهر الهی در آنجا ساکن است واسرائیلیها در تمام عالم بدیدهٔ احترام وتوقیر بآن مینگریستند وروی خودرا بر آنطرف نمینمودند مگر ازروی کمال خشوع وخضوع ، همین قسم بدن ما مطهّر ومقدس است وبایست احترام دائمی نسبت بآن داشته باشیم ومخصوصا کارخانه واعضاء توالد وتناسل را بایست محترم بداریم چون یقین دارم ممکن نیست کسی این موضوع بدن بشر را مطالعه نماید وکارخانهٔ توالد وتناسل را بمنزلهٔ بیت الأقدس نداند .

قبل از آنکه خدا حافظ بگویم میل دارم شما را یاد آور گردم که بدن نه فقط لازم است که خارج آن بادست آلوده وضایع نگردد بلکه ضمیر وخیال وقلب هم ممکن است در وقت نگاه کردن بر چیزهای نا درست وتصاویر قبیحه هرزه وگمراه گردد وهم ممکن است که همین نتیجه بتوسط گوش وشنیدن حکایات زشت وحرفهای بد وتعریفات ناجایز بما برسد ، چشم وگوش دروازهٔ ضمیر وقلب ما هستند وباید در نهایت توجه آنها را حفاظت وحراست نمائیم چون اینها خیابانهای بدن مانند که اثرات بد از این راهها داخل بدنهای ما میشوند .

انشاءالله در مکتوب بعد عواقب و نتایج سوء استعمال آلات تناسل پسران را بشما خواهم گفت.

(مکتوب یازدهم)

عزیزم جمشید

هیچکس نمیتواند با اجزاء مکشوفهٔ کارخانهٔ تناسل خود بازی بکند و بعد از این به اثرات و نتایج وخیمه بر نخورد، ابتداء شاید این عمل بنظر پسران جزئی و بی اهمّیت بیاید اما با وجود این از همان ابتداء هم وجدانش باو میگوید که عمل بسیار بدی مرتکب شده و بهمین سبب است که پسر بچه مرتکب این عمل میشود در جای خلوت مجرّدی پناه میگیرد، لهذا این عمل را « فعل خلوت » نامیده اند و از آنجائیکه هر کس آموختهٔ این عمل شد تمام بدن و وجودش ملوّث و بواسطهٔ اعمال خودش گرفتار ذلت وخواری میشود لهذا آنرا تلویث نفس خوانده اند، این معصیت و عمل باسم دیگر که استمناء بالید باشد هم معروف است و این عبارت مرکب از دو لفظ عربی است و معنی آن شهوت آوردن بادست میباشد.

هر یک از این چند لفظ شمّهٔ از معنی این عمل را بیان میکند اما عواقب سهمگینی که بگرفتاران این مرض میرسد کمتر ممکن است بتحریر یا تقریر بیاید ، باور نمیکنم ای نور چشم عزیز که تو طعمهٔ این عمل غدّار شده باشی و بسیار خوشوقت میشوم که هرگز بحسب اتفاق این عمل را ناموخته یا عمداً آنرا بتو بیاموخته باشند ، اما چون از خطراتیکه تو هم مانند سایر پسران معروض آنها هستی مخبر میباشم و نیز از آنجائیکه میدانم که پسران هوشیار بواسطهٔ ترقی اعصاب و ذکاوتشان بیشتر معرض این بلاهستند تا پسرانیکه درجهٔ عقل وذکاوتشان کم میباشد لهذا واجب میدانم در این مطلب وسائر مطالب بخوبی مسبوق ومستحضر بشوی تا آنکه بواسطهٔ آ گاهی بر عواقب و نتایج این عمل که مردان بیست وپنج ساله وسی ساله بواسطهٔ جهالت گرفتار آن میشوند از آن محفوظ و مأمون باشی ، در این مورد نیز مانند سایر موارد علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد .

هر پسر جوانی بایست در اینموضوع بخوبی آ گاه بشود چون ولو اینکه ممکن باشد که نگذاریم اثرات خارجی باعث

تلوث خیالات ونفس پسران گردد معهذا حالات اندرونی پسران ممکن است باعث چنان التهاب ومرض داخلی برای آنها بشود که اگر از روی جهالت گذاردیم دوام نماید استمناء بالید بزودی عادت مقرّره میشود واحتمال دارد چنان شدّت پیدا نماید که انسان را بسفاهت گرفتار ومنجرّ بمرگ گردد چنانکه اغلب دیده شده است، هیچ چیز برای بقاء و وسعت این بلای موحش مثل جهالت مساعد وهمراه نیست و فقط اگر قبل از وقت از روی صحّت وطهارت پسرانرا تعلیم بدهند در آینده از عواقب ونتایج سهمگینی که هرساله هزاران پسر را اخلاقا وعقلا وبدنا خراب وتباه میکنند نجات خواهند یافت

همانطوریکه گفتم هر پسریکه اقدام باین عمل مینماید اوّلین کارش این است که برای خود خلوت پیدا میکند اما از همان ابتداء وجدانش قبول این عمل نمینماید وبدین سبب ممکن نیست بدون بی اعتنائی از حسّ ممیزه واخلاقش باینکار مشغول گردد و یقینا اوّل صدمه بطبیعت اخلاقی وی میرسد، این مطلب ای نورچشم عزیز از واجبات است که بتو بگویم واگر گاهی دوچار این عمل ناشایسته شدی

ملتفت خواهی گشت که بمجرّد نخستین اقدام تو در این عمل اعتقادت از خدا بر میگردد وبناميکنی که در حکمت ورأفت ومهربانی اوشک بیاوری وشوقی که بکتب خوب وبتعلیمات مذهبی ومدرسه ومسجد وسایر چیزهای پسندیده داری بزودی رو بقلّت میگذارد وخیالات تمرّد درتو بیدا میشود که تورا بنا فرمانبرداری و بغض وکینه وامیدارد وکم کم اقبالکه بچیزهای خوب داری از میان میرود وهمینکه در این معصیت مداومت نمودی خیالات عالی تو رو بتنزّل گذارده بسفلگان بیشتر نزدیک میشوی ، بعبارة اخری ومختصراً طبیعت اخلاقی انسان ابتداءً از این عمل بدگرفتار صدمه گشته نقصان وضرر زیاده میبابد وهرگاه شنیدی که پسری یا مردی اظهار شک یا عدم اعتقاد در فرامین الهی و در طهارت وعصمت مینماید مطمئن باش که اساس خیالاتش مبنی بریک معصیتی است که در خلوت یا جلوت یعنی به پنهانی یا آشکارا مرتکب شده وبه طبیعت اخلاقی وی اثر کرده ودارد قلب اورا معیوب وذلیل وزبون میسازد .

اگر این معصیت خلوت بر طبیعت اخلاقی اثر دیگری

نداشت هر پسر هوشیار معقولی بواسطهٔ عواقب این عمل دست از آن میکشید اما اثراتش بر قوای فکریه و بدنیه هم بینهایت وخیم میباشد و فرداسرحش را خواهم نوشت .

(مکتوب دوازدهم)

عزیزم جمشید

اگر مجال داشتم بسیاری مطالب راجع بطریقی که اثرات بدکاری بر طبیعت اخلاقی پیدا میشود و در جاهای پسران و مردان بدکار دیده میشود بتو بیان میکردم ولی بایست زودتری بگذرم مبادا خسته بشوی ، پس از آنکه تغییرات بزرگ در اخلاق پسر بهم رسید همان پسر سادهٔ روشن خوش رفتار فرمانبردار جوان کج خلق عبوس بدرفتار متمرّد میگردد که ابداً امکان ندارد بدرستی وسادگی در صورت مردم نگاه بکند بلکه از ملاقات مردم طفره رفته ومحض اینکه کسی را ببیند سر خود را پائین میاندازد و با کمال شرم و کم روئی در کوچه میگذرد ، آنوقت است که بایست منتظر ومترصد تغییرات مغزی وبدنی گردید ، پس ازطبیعت اخلاقی نوبت بابتلای کارخانهٔ اعصاب میرسد ،

در هیچ محلّ بدن انسان اینهمه عصب نیست که در اعضاء تناسل میباشد، فعل استمناء بالبد چنان اثراتی باعصاب میرساند که منتج نتایج بسیار وخیم خواهد گردید، این تلذّذیکه در ابتدا دارد منجر بتشنّج اعصاب میگردد و تمام تلذّذ و خوشی را از میان میبرد و اعصاب را خسته و مانند بدن کسیکه کلیّهٔ جسدش متاثر گشته کوفته خواهد بود، بآسانی خواهی فهمید که این صدمهٔ شدیده که به این اعصاب میرسد چگونه بکلیّهٔ اعصاب بدن خواهد رسید و اگر همین صدمه تکرار پیدا کرد یا مدّتی مداومت نمود کلیّهٔ اجزاء عصبیّه بهم میخورد و بقسمی ضایع و تباه میگردد که ابداً امید بهبودی کامل از آن نخواهد بود.

در ضمن اینکه اعصاب بدینطور رو بخرابی میگذارند عقل هم دارد صدمه میبیند، این است که دیده میشود همان پسر هوشیاریکه در اطاق مدرسه درجهٔ اوّل داشت متدرّجاً قوّهٔ درک وحفظ درسهایش از اوسلب میشود وحافظه اش نقصان میپابد وهوشش کم کم از قوّهٔ فهم ودرک میماند و مانند اوّل نمیتواند درس خودرا بفهمد وبخوبی نگاهداری

وحفظ بکند، این است که بتدریج مقامش در مدرسه از دستش خارج میشود وبه پائین اطاق مدرسه میرود، از طرف دیگر کم کم اعتقاد واعتماد بفکر ونفس خود هم ندارد ودیگر بورزش سخت واستیناس وخوشخوئی که علائم درخشندهٔ پسر پر فکر قوی جثه است شوق ندارد واقبالی بسوی آنها نمینماید.

هنگامیکه این تغییرات اخلاقی وفکری دارد بوقوع میرسد صدمات بدنی منحصر باعصاب نخواهد بود، صحّت بدن رو بتنزل میگذارد وچشمها از روشنی میافتند وپوست بدن زرد وعضلات سست میشوند وکسالت غیر طبیعی بر انسان عارض میشود وهمینکه فی الجمله ورزشی نمود عقبش خستگی میآید وکراهت زیاد به تکاپو کردن بهم میرسد وذوق وشوق بکار ندارد وشکایت از درد کمر و سردرد وگیجی هم میکند ودستها سرد میشوند واز چالاکی میافتند، هاضمه سست میشود و اشتهای غذا مرتب ومستمر نیست قلب ضربان پیدا میکند وبسیاری صدمات دیگر وعدهٔ انحطاط ومرگ عاجل میدهند.

این است برخی از علامات واثرات بزرگ استمناء بالید در پسران وجوانان در وقتی که کراراً مرتکب این عمل بشوند یا مدّتی بآن مداومت داشته باشند، راست است که بعضی از این خیالات از سایر مرضهای بدنی فراهم میآیند وبدین سبب احتمال دارد آدمهای بی سررشتهٔ ناشی ملتفت نشوند لکن طبیب ماهر لایق بایست در همهٔ اوقات بتواند سبب یا اسبابیکه منتج این نتایج شده است تشخیص بدهد.

گمان نرود که آنچه گفتم از روی اغراق یاعدم اطلاع باشد وچون تمام یا بعضی از نتایج این عمل در برخی پیدانشده گفته های من بی اساس تصوّر گردد، خیر، آنچه بیان شد شاید در تمام موارد فوراً واقع نشود اما در هر شخص که این عادت دوام پیدا کرده وقوع این اثرات حتمی بوده است وشخصاً سراغ دارم که بزودی زود واقع شده وبعضی نفوس را در همان ریعان جوانی تباه وبکلّی در ورطهٔفنا انداخته است.

یکی از معایب وخیمهٔ این عمل این است که هر چه

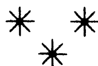
بدن و فکر و قوّهٔ اخلاق سست تر بشود این عادت زشت
شدید تر و محکمتر میگردد ، همّت انسان چنان پست میشود
که ولو اینکه عواقب و نتایج سهمگین مهلکهٔ این عمل زشت
با و گفته شود باز میل بترکش پیدا نمیکند و راضی بنجات
از نتایج مهیبهٔ موحشه که بعد از این با و میرسد نمیشود
و اگرچه مردی و قوّهٔ اخلاق باندازهٔ کفایت در او باقی باشد
که تمنّای نجات بکند باز هم همّت او بقسمی پست و عنصرش
طوری سست میشود که مدّتی باید دوچار کشمکش و جنگ
با طبیعت باشد ، از آنچه گفتم ملتفت میشوی که اثرات
وخیم دنبالهٔ این معصیت بانسان عاید خواهدشد اما هنوز هم
منتها درجه ضرر بدنی آنرا بتو نگفته ام ، اگر تلوث نفس دوام
پیدا کند نه فقط ریشهٔ درخت وجود را سست مینماید بلکه
أصل وجود را بباد فنا میدهد و اگر بدن قوی باشد اثراتش
اوّل بفکر میرسد و در بعضی موارد بسیار بد احتمال دارد
و اغلب یقین است که بسفاهت و دیوانگی منجرّ میگردد اما
اگر بدن طبعا قویٌ نباشد مرض سلّ وسستی بدن بانسان
میرسد و یکی از این امراض موجب هلاکت وی میگردد .

احوال اسف اشتمال علاج نا پذیر کسانیکه این عادت بر آنها استیلا یافته شاید بخوبی از این فقره بر تو واضح بشود که پسرانیکه گرفتار وطعمهٔ این بلا شده اند بعضی اوقات لازم میشود که یک سرداری بآنها بپوشانند که آستین ندارد واطرافش چند بنداست که دور کمر آنهامی بندند تانتوانند دست را حرکت بدهد و بعضی دستهایشان بعقبشان یا بچوب تختخواب یا باطناب یا زنجیر بحلقهٔ دیوار ببندند و در موارد متفرّقهٔ دیگر متمسّک با قدامات شدید تر میشوند تا آن بدبخت را از تباهی فکری و بدنی نجات بدهند، با وجود این متأسف هستم که بگویم که این اقدامات شدیدهٔ سخت هم همیشه در جلوگیری آنها از این عمل یا در علاج مرض اثری نمیبخشد .

بنظرم میآید ملتفت میشوی که چقدر واجب است که بتمام پسران بموقع خود از نتایج موحشهٔ این عمل مخرّب نفس اخطار بشود وحالامی فهمی که چرا بابای عزیز محترمت از من خواهش فرمود که پس از آنکه از جانب مادرت جواب سؤال تورا دادم بنوشتن این مکاتیب مداومت نمایم، والدین

تو اینقدر با علم ودانا هستند وتورا چنان دوست میدارند که از وجوب واهمیّت این مسائل مهمّه غافل نمیشوند وراضی نیستند که بواسطهٔ جهالت دوچار این خطرات بشوی، همچنانکه از این مطالب آگاه میشوی ونتایج حزن انگیز اعمالی که پسران پاک طینت بیغرض بواسطهٔ جهالت گرفتار آنها شده اند برتو معلوم میشود شکر خدا را بجا بیاور که پدر ومادرت از روی علم تورا دوست میدارند ومتشکّر باش که لطف خدا شامل احوال تواست که تورا از این گناه مهلک مأمون ومصون فرموده است.

چون از مطلوب ومقصود پدر ومادر تو در این خصوص نسبت بتو ملتفت هستم بسیار بجا است که فردا بتو بفهمانم که اگر خدای نخواسته توباین عمل وسایر اعمال راجع باعضاء تناسل عادت بکنی چقدر ظلم وتعدّی در بارهٔ والدینت کرده وتاچه اندازه اسباب ملال وافسردگی خاطر آنها را فراهم آوردهٔ



(مکتوب سیزدهم)

عزیزم جمشید.

از آنچه دیروز و پریروز بتو نوشتم شمّهٔ از عواقب حزن انگیز بدکاری خلوت ملتفت شدهٔ معهذا خود پسر بتنهائی صدمه نمیباید چون ممکن نیست کسی عمل بدی را بکند واقلاً تا درجه‌ای نتایج اعمال بد او بسایرین نرسد چنانکه پدرانیکه مرتکب اعمال بد میشوند اثرات بدکاری آنها به پسران ونتایج افعال زشت پسران به پدران هم میرسد، چنانچه بواسطهٔ کردار خود بصحّت خود صدمه برسانی ومغز خودرا سست وضعیف بکنی واز قدر وقیمت وفایده‌مندی خود بکاهی معلوم نیست که پدر ومادرت هم باندازهٔ تو بلکه بیشتر از تو صدمه وابتلا یابند، یک لحظه ملاحظه وفکر بکن والدینت چه کارها برای تو کرده اند، پس از آنکه مادرت با خطر جانی وبازحمت وتعب ودرد زیاد نسبت بحیات خود تو را بدنیا آورد تاچندین ماه همّت خودرا کاملاً صرف تقویت مزاج وتوجه تو کرد، هر وقت مرضهای مخصوصهٔ طفولیّت بتو عارض میشد با کمال دقت تورا حفظ مینمود مباداسرما

بخوری و بمری یا قوّهٔ دیدن یاشنیدن تو ناقص بشود یا آنکه
در بقیّهٔ عمرت گرفتار یک نقص یاضعف بدنی بشوی ، هر
وقت تب قرمز (باد سرخ) داشتی چندین روز وهفته مادر
وپدرت دائماً مشغول توجه حال تو بودند وشب وروز
پرستاری میکردند وچندین ماه که از ترس سرایت این مرض
سهمگین کسی بخانهٔ شما نمیآمد آنها محض خاطر تو با کمال
دلگرمی وبدون گفتگو وشکایت تمام این چیزها را متحمّل
شدند ، از وقتی که زائیده شدهٔ پدر و مادرت برای فراهم
آوردن اسباب آسایش وخوشبختی تودر زحمت و محنت بوده اند
و در تربیت و تعلیم تو دقت کرده اند و تورا از همگردان
بدذات واثرات خطرناک از هر قسم محفوظ داشته اند و یقین
دارم که خودت میدانی که اگر مرتکب عمل بدی بشوی
چقدر اسباب یأس آنها خواهی شد .

چنانچه پدر و مادرت پسر خود را با صورت زرد
وچشمهای کم نور وقدّ خمیده وبیعرضه وناتوان وبیحس ببینند
که در مدرسه تنبل واز مؤانست دیگران گریزان وشرمسار و
از کتب مفیده دور واز آداب حکمت نصاب مذهب مهجور

است چه بر آنها خواهد گذشت؛ مطمئن هستم که دردی برای پدر ومادر بالا تر از آن نیست که بفهمند که پسر عزیز شان که امید وار بودند برای فواید بزرگ اورا آماده ومستعد نمایند بقسمی براه معصیت وبدکاری افتاده که یقینا اسباب قطع امید شان میشود وخود پسر را هم در دنیا وآخرت تباه وخراب میکند، این تأسف وحزن و اندوه نه فقط منحصر بآنها نمیباشد بلکه موجب افسوس واندوه خواهر تو هم هست چون او هم پس از رشد وبلوغ که پیش تو باید وخواهش نصیحت واندرزو توقع مدد نماید نه بیند بلکه می‌بیند که تو خودت ضعیف وعلیل و رنجور هستی وابداً قابل ولایق آن احترامیکه باکمال افتخار نسبت بتو داشته نمیباشی، باز هم اندازهٔ صدمات تو بخواهرت محدود و منحصر نمیباشد بلکه مفاسد اخلاق تو بآن دختر نیکه برای اکمال آدمیت واعتلای شأن تو دارد آماده میشود نیز سرایت خواهد کرد، البته تو حق داری که همه قسم طهارت وپاکدامنی واحترام وآبرومندیرا از این دختر مترصد باشی اما ممکن نیست تو چنین توقعی داشته باشی درصورتیکه این صفات در خودت موجود نیست.

نتایج این عمل از پدر ومادر وخواهر ودوستان وخویشان هم گذشته واگر مرتکب آن زنده بماند تاوقتی که عیال بگیرد وبچّه باو عاید بشود فرزندانش باندازهٔ معتبری بایست گرفتار نتایج کردار بد وی بشوند اگر بواسطهٔ کردار بدش قابلیّت وقوّهٔ اقتصاد وصرفه جوئی در مخارج ازوی سلب گردیده وبدینواسطه بدانش فرزندانش در فقر وبینوائی واقع شده باشد همین خود بزرگترین بدبختی ونتیجهٔ بدیست که بآنها میرسد، اما اگر قوای بدنی او از اعمال بد یا سبب دیگر نقصان یا فته ممکن نیست بتواند قوای بدنی وفکری واخلاقی کامل بفرزندانش بارث بر ساند چون از جملهٔ محالات است چه جسما وچه مالا انسان آنچه را که خود ندارد بدیگران بر ساند. همانطوریکه در مورد حبوبات گفتیم همین طور هم در مورد انسان است اگر جنس تخمی که در مزرعه کاشته شده پست وضعیف باشد حبوباتیکه در آن مزرعه میروید هم پست وضعیف خواهد بود. پسریکه صدمه بقوای تناسلیّهٔ خود میرساند وقتی مرد شد جنس قوای باهش پست وضعیف است وهمین جنس ضعف هم در ابدان وافکار

واخلاق نسل او ظاهر میشود بنابر این مبنی که ممکن است یک پسر نتایج اعمال بد ومعاصی که چندین سال قبل از تولد فرزندانش مرتکب شده است بآنها بر ساند ، اهمیّت این مطلب زیاد و واجب است که بسیار فکر وتوجّه در آن بنمائی پس آگاه خواهی شد که همین پسران کوچک امروزه نه فقط در باطن ودر معنی شالودهٔ اخلاق وخوشبختی پسران بعد از خود را میریزند بلکه دارند تاریخ ومقدّرات ملّت راتشکیل میدهند ، خیالات و وضع رفتار وتمنیات وافکار پسران ودختران در مکاتب ومدارس رشدیه امروزه میزان احوال واخلاق عمدهٔ ملت آنها در چند سال بعد از آن میباشد ، اینکاش پسران این مملکت فرداً فرد باین حقایق پي میبردند تا از روی دانائی مصمم میشدند که چنان در صحّت خود توجّه مینمودند تا نعمت بدنهای قوی بپسر انشان ارزانی میشد وچنان فکر خودرا بکار می انداختند که باعث مزید قوای فرزندانشان در تحصیل علم میگردید وطوری قوانین اخلاق را مطیع میبودند که فرزندانشان بعصمت و راستگوئی میل مینمودند .

از این بیانات ملتفت مشوی که چقدر واجب است که کاری نکنی که باعث ناتوان ساختن یکی از قوائی بشوی که خداوند بتو ارزانی فرموده، فردا انشاء الله بتو خواهم گفت که بچه طریق باید بدن را با پاکیزگی و نیرومندی نگاه داشت وحفظ نمود.

(مکتوب چهاردهم)

عزیزم جمشید.

وعده داده بودم که سعی بکنم و بتو توضیح نمایم که چه قسم ممکن است پسران طهارت وقوّهٔ تمام بدنهای خودرا حفظ بنمایند، در صحبت داشتن با پسریکه والدین دانای هوشمند مثل پدر ومادر تودارد گمان نمیکنم تمام یا حتّی بسیاری از آنچه من میگویم برای او بکلّی تازه باشد، اما امیدوار هستم که آنچه را پدر ومادرت بتو گفته اند بتکرار خاطرنشان تو نمایم و بدینطور سطر بسطروبند ببند اساس و طائف و قوانینی که شاید ساده بنظر بیاید و درسنوات بعد اهمیّت و قدر و قیمت آنها برتو معلوم خواهد شد در خیال تو محکم نمایم، اگر بخواهم تمام آنچه مقتضی است در

اینموضوع بتو بگویم لازم میشود که هرعصر تاچند هفته باهم در این خصوص صحبت نداریم اما خوب است نقداً سه چهار روز صرف این باب کرده و امید وارم بعد از این بوسیلهٔ خواندن کتب مفیده براطلاعات و معلومات خود بیفزائی ، منهم ساعی هستم که در مختصر وقتی وساده ترین طریقی اطلاعات مفصّل مشروح بتو بدهم .

لابد اغلب شنیدهٔ میگویند النظافه من الایمان یعنی پاکیزگی جزء دین است ونیز میگویند پاکیزگی تالی فرشتگی است ، نظافت واقعی عبارت از پاکیزگی بدن و خیال است : اگر بگذاری خیالات پست و ناصحیح درفکر تو داخل بشود اثر آنها بزودی درزندگانی تو ظاهر میشود ، «از کوزه همان برون تراود که در اوست » ، کردار نمایندهٔ خیال و اعمال ظاهری علامت و نتیجهٔ ما فی الضمیر انسان شناخته میشود ، خیال و فکر بزودی در حیات اثر میکند و خودشان اخلاق میشوند پس بدان که لازم است افکار و خیالات خودرا پاک نگاهداری ، واجب ترین شرائط تحصیل و نگاهداری یک ضمیر پاک این است که انسان قلب پاک داشته باشد

و قلب پاک فقط از جانب حضرت پروردگار مرحمت میشود و استدعای تو از درگاه او باید این باشد که ای خدادل طاهر وپاک درمن بیافرین وروح مستقیم در باطنم تازه بساز، البتّه باید بدانی که پاک دلان محبوب خدایند، اگر تا بحال قلب خودرا کاملاً متوجه بسوی یزدان پاک نکردهٔ واجب است که فوراً باین وظیفهٔ مهم قیام نمائی چون سبیل سلامت و نجات توهمین است وبس، وقتیکه این قلب پاک‌را که فقط خدا میتواند بتوعطا بفرماید دارا شدی وظیفه‌ات این است که بخوبی آنرا نگهبانی نمائی چون بزرگان فرموده اند قلب خودرا باتوجّه تمام حفظ بنما زیرا که نتایج زندگی بسته بآن است.

محض اینکه قلب خود را بخوبی حفظ نمائی برتو لازم است که باکمال توجه از تمام کتبی که خلاف نزاکت وطهارتند دوری بجوئی، بسیار کتابها از حیث اخلاق پاک ومهذّب نیستند و از این مقوله کتابها کم نیست، کتابیکه نمیتوانی از پدرمادرت بخواهی که بلند باتو بخوانند خودت هم گاهی نخوان و دست نزن و اگر کسی دیگر هم میخواند گوش نده،

همیشه پدرومادرت را ناصح و حامی خود قرار بده و از کسانیکه بحکایات قبیحه و صحبتهای رکیکه فکر تورا از راه صواب در میبرند باکمال تنفّر روگردان باش و فقط آدمهای پاک نیّت و خوش‌ذات برای مصاحبت و معاشرت خود انتخاب بکن، اگر نتوانی اینطور آدمها بیابی تنهاماندن بهتر است که گفته اند "وحدة المرء خیر من جلیس السوء"، یعنی تنها بودن انسان بهتر از همنشین بداست، همیشه برای همکرد بدآسانتر است که تورا باخلاق نکوهیدهٔ خود بکشاند تا آنکه تو اورا باخلاق خود متخلّق گردانی. نه فقط فکر باید پاک و منزه باشد بلکه بدن هم بایست پاکیزه و تمیز باشد، بر هر کس لازم است اقلا هفتهٔ یک مرتبه تمام بدن خودرا بشوید واگر دومرتبه بشوید دیگر بهتر است، وقتی من بسنّ پسران بودم قبل از پوشیدن لباس هر صبح بدن خودرا باآب سردمی شستم، بزودی این برای من عادت شد و در تمام مدّت حیاتم جاری بوده و فواید کلّی از جهت قوّهٔ بدن بمن عاید شده است، اگر این شست و شو در تابستان شروع بشود ابدا متضمّن خطر چایش نیست و وقتی آب و هوا در

زمستان سرد شد پس از غسل یک گرمی زیادی در خود احساس مینمائی وعقب آن نشاط وزرنگی برای تو بیدا میشود ، پس از آنکه باحولهٔ خشنی بدن خودرا مالیدی لازم است بادستهایت تمام بدن را بانهایت قوّه وزور بمالی .

محض اینکه در پاکیزگی اعضاء یقین حاصل بشود وحصول طهارت وعفّت آسانتر گردد و عصمت را بین مخلوقش نشر بدهد خداوند رسم ختنه را معین و مقرّر فرمود وسنّ پسر که به هشت میرسد این رسم را باید جاری بکنند و عبارت است از اینکه آن پوست آویزاییکه در آخر عضو سافله است بکش میکشند و میبرند و بدینوسیله پدر ومادرت و خودت بهتر میتوانید کثافت آنجا وآن جرم روغنی صابونی که زیر پوست جمع میشود و اگر آنرا حرکت ندهند بفاصلهٔ چند روز اسباب بر افروختگی عضو مذکور فراهم میآورد و بآسانی باعث خارش و عادت به جلق میگردد پاک بنمائید ، درغسل مستمرّی هفتگی خودت همیشه خوب است پوست جلویرا بملایمت عقب بکشی و بدقت آن جای عضو تناسل را پاک بنمائی و در این کار باید از روی دانائی

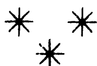
و یا کدامنی عمل کرده از هرچیزیکه فکررا ضایع و بدنرا تباه میکند اجتناب کنی .

نه فقط خارج بدن بلکه داخل آن هم بایست بوسیلهٔ تنظیف پاک و طاهر نگاهداشته بشود ، جزء بشر آن کثافاتیکه از خارج بدن باید شسته بشود از جنس مایع و جامد فاسد شدهٔ میباشد که از راه مسامات پوست غالباً بشکل عرق از بدن خارج میشود و لازم است که کراراً بدن را شست و شوکرد تا مسامات بدن باز بماند و صحّت برقرار باشد ، اما یک مقدار موادّ فاسد مایع یاجامد هست که یک مرتبه یادفعات از بدن خارج میشود .

کیفیّت پیدایش این موادّ فاسده درماشاید از نگاه کردن بر سوختن آتش در منقل یا اجاغ بخوبی ملتفت خواهی‌شد ، سوختن هیزم یازغال باعث حرارت میشود و اگر بخواهیم سوختن آتش دوام پیدا بکند گاه گاهی باید هیزم تازه مزید نمائیم وقتی که هیزم میسوزد خاکستر جمع میشود ، یک قسمت جزءِ ازاین هیزم بشکل دود از دودکش خارج میشود و آنچه بشکل خاکستر میماند بایست برداشته بشود

و الاّ اُجاغ و منفذش مسدود و بادکشش قطع میگردد و آتش خاموش میشود ، همین مطلب هم درمورد بدنهای ما راست و صحیح است ، حرارت بدنهای ما نتیجه تغییراتی است که بواسطهٔ اعمال حیات که در چندین موارد شبیه بسوختن هیزم در اجاغ است درریه‌ها و کبد و اعصاب ما رخ میدهد ، هرچه از راه مسامات عرق میشود و خارج میگردد بمنزلهٔ آن قسمت خاکستر است که بشکل دود از دودکش بیرون میرود و آن قسمت که اشکال مایع و جامد در آن محلّی که برایش معیّن شده میماند مطابقت میکند باخاکستریکه در خاکستردان زیر اجاغ جمع میشود ، پس اگر این خاکستردان هرروزه خالی نشود خاکستردرآن جمع میشود بقسمی که تا لب اجاغ میرسد و منفذ رامسدود و آتش را خاموش مینماید ، مثانه وروده‌ها هم اگر بوقت معیّن خالی نشوند تمام داخلهٔ بدن مسدود میشود و از جمیع اعمال بدن جلوگیری مینماید و مواد فاسده متراکم میگردد و درخون میماند ومغزو تمام اجزاء بدن کسل و سنگین میشوند و اگر این حالت تا مدّتی باقی بماند یا اغلب اوقات

تکرار بیابد یقیناً ناخوشی و مرض بانسان عارض میشود ،
اگر میل داری قوی و صحیح المزاج باشی بطریق استمرار
از روی صحّت لولههای بدنرا از مواد فاسده خالی نما ،
جنس مایع فاسد بایست همیشه تمام و کمال قبل از خواب
درشب و هر روزه بین سه تاشش ساعت بازودتر خالی بشود ،
جنس فاسد جامد بدون کم وزیاد باکمال استمرار هرروز بایداز
بدن خارج گردد و بعقیدهٔ مردمان پاکیزه و محتاط انسب آن
است که این کار اوّلین وظیفهٔ انسان بدون فاصله پس از ناشتا
قرار داده بشود ، بدون دقت و ترتیب در این دو وظیفه
صحّت و قوّت بدن و نظافت فکر از جملهٔ محالات است چون
اگر اهل یک خانه بخواهند راحت و آسوده باشند کافی
نیست که بیرون خانه خوب نقش کنند بلکه اندرون
و داخل آن هم بایست نظیف و پاک باشد ، پس اگر میخواهی
صحّتمند و سعادتمند باشی خارج و داخل بدن خود را پاک
و تمیز نگاه بدار .



(مکتوب یانزدهم)

عزیزم جمشید .

دیروز از حرارت و تغییراتیکه در ابدان ماواقع میشود صحبت داشته و آنها را تشبیه بآتشی کردم که در منقل یا اجاغ باشد ، از چندین حیث این شباهت بدون کم وزیاد حقیقت دارد وتنها تشبیه نیست ، در بدنهای ما این اشتعال یا آتش گیری یا سوختن آهسته ترمیباشد و از این حیث هرگاه این سوختن آهسته باشد مثل ضایع شدن آهنی که در هوا افتاده باشد ما آنرا زنگ زدن مینامیم وهروقت بسرعت واقع بشود مثل زغال و هیزم آنرا سوختن مینامیم اما در هردومورد عمل یکی است و کیفیت آنها حکم واحد دارد ، در بدن انسان سوختن بسرعت آتش گرفتن هیزم نیست اما از سوختن وزنگ زدن آهن بسیار سریعتر است .

از آنجا که تغییرات مهمّی که در بدن ماواقع میشود شباهت کلّی بسوختن هیزم وزغال دارد بسیار بجا است که تحقیق بنمائیم که هیزم را باید بچه قسم بکار برد تا این شعلهٔ حیات جسمانی ما بخوبی بسوزد و نتایج مفیده از آن عاید

بشود. اقسام غذا و خوراک اینقدر زیاد است که ممکن نیست از هر کدام آنها جداگانه صحبت داشت ولی باید گفت غیر از خوراک سازگار موافق یعنی خوراکیکه اسباب تقویت بنیه باشد گاهی خوراک دیگری نبایست خورد، غذاهم بایست درست طبخ بشود و مقدارمأکول باید از روی صحّت و قاعده و باقسام مختلف و باوقات معین مرتب باشد، همیشه هرچیزی که میخوری در اثرآن فکر کن، هروقت سردرد یاتب داری یا اگر اوقاتت تلخ واحساس برافروختگی درخود مینمائی بدقت در جنس و مقدار آنچه راکه ار دوازده تا چهل و هشت ساعت قبل از آن خوردهٔ فکر و خیال بکن و بدین طریق بواسطهٔ تحقیق و تفکّر بسیار تجارب مفیده در باب سلامت وصحّت مزاج خود تحصیل خواهی نمود، قوانین حفظ الصحّه که مرّتب کرده اند باکمال تفکّر ودقت مطالعه بنما ولی همیشه بخاطر داشته باش که اگر اصلاح و تعدیل در آنها لازم باشد که باحوال خودت مطابقت بکند بسته بملاحظه ودقت خودت و مطالعهٔ احوال تواست. هر چیزیکه بامزه است ولی بامزاجت موافق نیست مخور زنده نباش که بخوری بلکه بخور باندازهٔ که زنده بمانی

بعضی پسران و دختران هم یک میل غیر طبیعی برای سرکه و نمک و مخک و قهوه و مدادهای سنگی پیدا کرده و یک طرز و مقداری آنهارا میخورند که بچندین جهت بسیار مضرّ واقع میشوند، اگر این عادت بزودی ترک نشود منجرّ باعمال بد باطنی و ظاهری میگردد و مرتکب خودرا مستعدّ افراط در شرب مینماید وراه خسارت و ضرر دائمی بلکه تباهی کلّی برای خود پیدا میکند، اثرات اسف آور این رویه را خودمان در چندین نفر که از سالهای قبل درسنّ کوچکی باما آشنائی داشته اند ملاحظه کرده ایم.

آنچه در مسئلهٔ خوراک گفته شد در باب مشروب هم بجا و درست است، فقط چیزی بیاشام که باعث اعتدال و استقامت مزاج تو باشد، آب زلال بهمان درجه حرارت یا برودت که از چشمه جاری میشود بهترین اقسام مشروب برای پسران و جوانان است، پسریکه در ضمن رشد چایی و قهوه میآشامد ممکن نیست مثل کسیکه فقط آب خوب میآشامد بزرگ وعضلی و صاحب قوّت بشود چایی وقهوه مکیّف هستند و ممکن نیست استعمالشان در اثناء سالهای

رُشد بچّه تا اندازهٔ مهمی از مایهٔ حیات و قوّهٔ رُشد وی نکاهد.

اگر قدر صحّت و سعادت و شأن و منزلت و قدر جان خود میدانی هیچوقت مسکرات‌را بهیچ قسم و نوع میاشام، اطراف خود نظر بینداز و آن خرابی که مسکرات درجانهای دیگران کرده ملاحظه نما و درسهای حکمت بملاحظات دقیقه از آنها بیاموز و مگذار خودت عملاً تجربه کرده بعد تأسف واندوه بار بیاوری، امثال قدما که گفته اند « شراب فریب دهنده و مسکر باعث تهییج نفس است و هر کس فریب آنرا خورد عاقل نیست » بخاطر بیاور، اگر بخوبی دقت کرده باشی آنچه در امثال آورده‌اند در اطراف تو ظاهر و هویدا است « آخر الامر مثل افعی میگزد و مانند آتش میسوزاند ».

آنچه از بابت چای و قهوه گفتیم در حق تنباکو بالمضاعف درست است و حقیقت دارد، سیگار چیز کوچکی است و بیضرر بنظر میآید اما باخطر ترین و مهلک ترین چیزهائیست که پسرانرا اغوا کرده و بخود میکشاند شاید کشیدن سیگار اززوی اعتدال برای معدودی مردم که از سنّ سی تجاوز

کرده باشند و قوایشان کاملاً جا گرفته باشد و قوای فکری
و بدنیشان طبعاً سست و سنگین است علی الظاهر اثر مضرّی
نداشته باشد اما بدیهی و واضح است که هیچ پسری در ضمن
رشد قوایش ممکن نیست اقدام بکشیدن هرقسم تنباکو بکند
وضرر حتمی فوری دائمی باو نرسد ، اگر بدقت بر پسرانیکه
میبینی سیگار میکشند نظر نمائی ملتفت خواهی شد که باندازهٔ
که بدخاتیّات عادت کرده اند بهمان اندازه هم در رشد ونشو
و نمای عضلاتشان کسر و نقصان پیدا شده است ، اگر تو بتوانی
یک پسریرا پیدا نمائی که بمقدار معتنا بهی سیگار میکشد و
عضلاتش خوب ترقی کرده و سخت شده و پوستش زرد نیست
و سفیدهٔ چشمش تارنشده پس چیزیرا کشف کردهٔ که
بسیاری مردمان دقیق از درک آن عاجز گشته اند ، از
استعمال تنباکو پسر از رشد میماند ونشو و نمایش کم میشود
و اثرآن برمغز مانند اثرش بر بدن نمایان و وخیم است ،
درمدارس رشدیه ومدارس عالیه از تحقیقات دقیقه واضح
شده که شاگردانیکه عادت به تنباکو دارند از میزان
حدّوسط شاگردانکه پهلو یشان در همان درجه هستند زیاد

تنزّل میکنند، تحقیقات کتبی در باب نشو و نمای ارتفاع
ووزن بدن و ترقی قوای فکری شاگردانیکه چهار سال در
مدارس عالیهٔ مامیمانند ظاهر میدارد که آنهائیکه دخانیّات
استعمال نمیکنند صدی بیست وچهار بیشتر از شاگردان همان
درجه که عادت به دخانیّات ندارند در وزن ترقی میکنند
و در ارتفاع صدی‌سی و هفت و در اندازهٔ سینه‌صدی چهل، آنچه
در باب مدارس عالیه گفته شد در مورد مدارس ابتدائی
و رشدی در تمام این مملکت صادق میباشد.

استعمال تنباکو برقوای مغزی و صحّت هرعضو بدن
مخصوصاً بر صحّت و قوّهٔ رشد اعضاء تناسلیّه اثرات و خیمه
دارد، هرگاه اثرات مضرّهٔ که از نتیجهٔ کشیدن یاجاویدن
تنباکو محدود و منحصر باستعمال کنندهٔ آن بود عواقب
و نتایج آن اینقدر بد نمیبود. اما وقتی بیاد بیاوریم بنی‌آدم‌اعضاءِ
یکدیگرند یعنی افرادما سمت حلقات یک‌سلسلهٔ زنجیر دارند
ملتفت میشویم که چگونه صدمهٔ که بابدان خودمان رسیده
باید باطفالیکه بعد از ماميآیندهم برسد چنانکه چند روز
قبل بتو شرح دادم آنچه توهستی اطفال توهم باکمال آسانی

و بر طبق قانون طبیعت همان خواهند بود و آنچه در حق آنها میخواهی خودت هم درسنوات رُشد خودسعی نما که همانطور بشوی ، دخانیّات تنها مضرّ نمیباشند بلکه پرخرج و مستلزم خطرات عدیده‌هم هستند ،

امیدم این بود که امروز بارهٔ مطالب را دراین مکتوب شامل کنم اما حالا مجبور هستم که آنها را بفردا واگذارم ، دراین بین خوب است در این مطالب فکر کرده و بخوبی آنها را بذهن بسپاری.

(مکتوب شانزدهم)

عزیزم جمشید.

طهارت و قوّهٔ بدن و خیال بواسطهٔ خوردن بهترین و مقوّیترین اغذیه ممکن نیست دوام نماید ، خداوند ابدان ما را بقسمی درست فرموده که اگر بخواهیم قوی و صحّتمند و سعادتمند بشویم‌باید کار هم بکنیم ، حتی قبل از نزول آدم وحوّا خداوند یک کاری برایشان معین فرمود چون کار برای صحّت و آسودگی آنها لازم و واجب بود و نبایست وقت خودرا بطالت و بیکاری بگذرانند.

طبیعه هم هیچکدام ما ابتداء بکارمیل نداریم و از قرار معلوم تماما تنبل بدنیا آمده ایم اما بایدکار بما آموخته بشود و بکار واداشته بشویم تاشوق و رغبت بکار پیدا نمائیم ، دراینصورت گاهی از انجام آن امور جزئی زیادیکه از تو میخواهند شانه خالی نکن و داخل و خارج از مدرسه نسبت بوظیفهٔ خود صادق باش و آن ضرب المثل قدیم ذیقیمت را که « هرچه اصلا باید انجام داد بایست بخوبی انجام داد و هرچه قابل نیست که بخوبی انجام داد اصلاً نباید اقدام بآن بشود » بیاد بیاور ، هیچوقت از زحمت باشرف خجل و شرمنده مباش وکار خود را بواسطهٔ صحّت عمل و انجام آن بدرستی مفخّم و موقر نما ، آنوقت در انجام شغل خود احساس افتخار وراحت خواهی کرد ، بعضی کارها زحمت بمغز بیشتر میدهند تابه بدن و بعضهای دیگر فقط زحمت بچند عضلهٔ بدن میدهند وباقی دیگررا بیکار میگذارند ، محض اینکه خون بآزادی بهر عضبی برسد و تمام بدن قوی نگاه داشته بشود لازم است که هر یک از عضلات بدن‌را درکار آورد و بهمین جهت تقریبا تمام مردم ورزش لازم دارند اما

این ورزش چه قسم باشد و بچه طریق انجام بیابد باید
ازروی شغل یومیّهٔ شخص معین گردد، مثلاً پسریکه در تمام
روز درکار شیار کردن بوده و عقب خیش رفته است در
عصر محتاج بگردش نیست بلکه خوب است بدریاچهٔ برود
و قدری پاروبکشد یا شناوری نماید یا آنکه یک تغییری درکار
بدهد که یک دستهٔ علیحده از عضلات بدن اودرکار بیابد،
پس چنانچه همان پسر بجای غارس بادروبده پاراندهٔ کار
بکند یک دستهٔ اعصاب خسته را راحت میدهد و یک دستهٔ
دیگر را بمأموریت میگمارد و بوسیلهٔ همین تغییر ساده درکار
خود راحت لازمه باوعاید میشود.

فقط معدودی از اقسام کارها تمام عضلات را بکار
میاندازند و بدینواسطه محض آنکه قوای بکار نرفته درکار
آورده بشوند وتمام بدن قوی و صحیح باشد یک قسم
ورزش که از روی عقل اختیار شده باشد برای تمام مردم
از هر صنف مفید خواهد بود، هر وقت من داخل اطاق
پسری بشوم هرچند آن اطاق محقّر باشد همینکه ببینم یک
جلد کتاب دینی خودش یاچند جلد کتاب منتخب در

دولاب ویک جفت میل آهنی ورزش درگوشهٔ اطاقش نهاده است همیشه از آتیهٔ آن پسر امیدوار خواهم گردید، یک جفت میل آهنی ورزش که هر یک دوسه وقه وزن داشته باشد قیمتی ندارد اما منفعت وفایدهٔ مغزی آن بسیار است اگر باین میلهای آهنی ورزش یک جفت میل تختهٔ ویک فنر ورزش و سایر آلات ورزش اضافه بشود دیگر بهتر است، این ورزش ممکن است ساده باشد و اگر هرروز بشود منافع زیادی از آن عاید خواهد شد، چندین قسم بهترین ورزشها که حالا معیّن شده ابداً میل و غیره لازم ندارد

یک مطلب هم خوب است در اینجا خاطر نشان تو بنمایم، راست است که هر کس بواسطهٔ ورزش اعضاء وعضلات خودرا میتواند قوّه بدهد اما این مسئله در باب عضو تناسل درست وصحیح نیست، چندین پسر سراغ دارم که میل داشته اند آلات تناسلیّهٔ خودرا بزرگ بکنند ومحض حصول این مقصود متمسّک باستمنای بالید شدند و نمیدانستند که گذشته از اینکه همچو اقدامی گناه ومعصیت بزرگ است خطر وخیم هم دارد، عضلات ممکن است بورزش ترقی

پیدا کنند اما مهمترین جزو عضو تناسل همان اعصاب زیادی است که مرکز و مخرجشان از کارخانهٔ تناسل است و مانند دام پهن شده و با اعصاب تمام بدن مربوط اند، بعوض اینکه این اقدام برای آنها مفید باشد و آنها را قوی بکند باعث ضرر و نقصان آنها میشود و اگر این عمل غالبا مکرّر بشود اعصاب بسیار صدمه می بانند بلکه بکلّی ضایع وتباه میشوند ونتایج گناهی که مرتکب این کار خلاف وخبط بزرگ بنادانی کرده است باو خواهد رسید .

گذشته از پسران ودختران مردان وزنان هم لازم است که در مقابل کاربه فقط ورزش تنها بلکه تفریح وتفرّج داشته باشند، بین ورزش وتفریح تفاوت کلّی هست، تفریح واقعی همیشه عنصر خوشوقتی و خوشحالی را دارا است، کسیکه تخته میبرد یا سنگ میشکند ورزش دارد اما همین بریدن تخته یا شکستن سنگ در صورتیکه کار یومیّهٔ آدم بشود قابل نیست که آنرا تفریح بخوانیم، حرکت دادن یک چنبر یا چوب زدن بتوپ ویارو کشیدن در قایق و کرجی وسواری دوچرخهٔ آهنی وچندین چیز های دیگر دارای

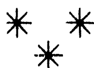
یک مقدار کافی خوشی و مسرت هست که قابلیّت اسم تفریح دارند، با تفریح همیشه ورزش هست اما ورزش شاید خالی از مادّهٔ اصلیّهٔ تفریح باشد وغالباً هم خالی هست، پس هر وقت مشغول تفریح شدی وبقسمی درآن غلوّ کردی که از درجهٔ ابتهاج وخوشی تجاوز کرد همانوقت مبدّل بزحمت یا ورزش میشود، فی المثل آن طفلی که چندین روز در اطاق مدرسه یا کارخانه بوده اگر یکساعت در خیابان راه برود یک تفریح واقعی برای او حاصل میشود اما همین گردش برای آن قراولی که دوازده تا چهارده ساعت در خیابان مأمور بوده کار ورحمت است نه تفریح.

لکن بعضی اشخاص هستند که هر روزه با چنان شوق وخوشوقتی ودلگرمی بکار های یومیّهٔ خود میپردازند که وظایف یومیّهٔ خودرا بدل بتفریح دائم مینمایند واین تفریح از بهترین وسودمند ترین اقسام تفریح است، در مدرسه پسران ودخترانی دیده شده که چنان شوق بتحصیلات خود دارند که تحصیلاتشان یک قسم بازی برای آنها محسوب میگردد، پسران ودختران وزنان ومردانیکه اینطور

باشند از همه صحّتمند تر وآسوده وخوشحالتر اند ، پس ای
نور چشم عزیز اگر میخواهی صحّتمند و خوشحال باشی و
از وجودت فایده ومنفعت بر آید کار کردن بیاموز و با چنان
جدّیت وشوق خودرا در کار بینداز وتمام وکمال قوای
خودرا بکار بیاور که مقصود عالی ومقدّس تو کار را تغییر
ببازی بدهد یا اقلاً کارت را مبدّل بخوشی گرداند و در بجا
آوردن وظیفهٔ خود مسرور وخوشحال باشی ، گمان نکن
خوشی وآسودگی یک چیزی است که بواسطهٔ تلاش و کوشش
عاید بشود ، این خیال اشتباه بزرگ وخبط است . وظیفهٔ
خودرا از روی امانت و وفا بجا بیاور آنوقت خوشی تورا
میجوید واز آن تو خواهد بود . خوشی وآسودگی میتوانند
بتو برسند اما تو نمیتوانی بآنها برسی .

همانطوریکه هر روز باید غذابخوری وورزش هم بنما و
بهراندازهٔ که تفریح لازم داشته باشی بکن اما همیشه بهترین
اقسام آنرا انتخاب بنما وبخاطر بیاور که حتی بهترین اقسام
آن ممکن است بواسطهٔ عدم مناسبت موقع یا طریق بجا آوردن
آن یا افراط در آن یا مصاحبت بد مضر وموذی گردد .

محض حفظ صحّت وتحصیل قوّه ونشاط محتاج بخواب زیاد هم مباشی ، هشت ساعت خواب ممکن است برای بسیاری آدمهای بالغ کافی باشد لکن برای پسران ودخترانیکه در ضمن رشد هستند ده تا دوازده ساعت در هر بیست وچهار ساعت اگر بموقع خود باشد بیشتر از لزوم نیست ، هرگز تادیر وقت درشب بیدار نمان برای آنکه ساعتهای اوّل شب برای خواب سودمند تراند تا ساعتهای آخر شب ' عادت نکن که هر صبح تادیر وقت در رختخواب بمانی ، این ضرب المثل صحیح که نزد همه معروف است بخاطر داشته باش ' « زود خوابیدن و زود بر خاستن انسانرا صحّتمند و دولتمند وعقلمند مینماید » روی دوشک پری نخواب وهر وقت برختخواب میروی برو که بخوابی ، فکر وخیال بخود راه مده ونفس وخیال را پاک نگاه دار که شب هم باندازهٔ روز در رشد وقوّه ونشاط تو مدد خواهد کرد .



(مکتوب هفدهم)

عزیزم جمشید .

آنچه دیشب وپریشب در باب غذا و ورزش و تفریح لازمه برای نگاهداری صحّت بدن بتو گفتم در مسئلهٔ غذا و ورزش وتفریح برای صحّت وترقی فکر هم بی کم وزیاد راست ودُرُست است یعنی فکر هم محتاج است که مثل بدن پرستاری یا تغذیه بشود ، قوای دماغی که مهمل مانده باید در ورزش انداخته بشوند وقوّهٔ فکریه هم تفریح لازم دارد ، غذائیکه برای قوای بدنی است از راه دهان داخل بدن میشود اما غذای فکری از راه چشم و گوش وهر یک از حواس پنجگانه داخل میگردد ، اگر دهان خودرا همان طوریکه در مرض لغوه (دهان قلفک) واقع میشود ببندی بدنت از گرسنگی میمیرد همینطور هم اگر دالانهای خیابانهای پنجگانهٔ مغزرا مسدود بنمائی فکر از گرسنگی خواهد مرد . البتّه بسیاری مردم دیدهٔ که بواسطهٔ نخوردن غذای مقوّی کافی بدنهایشان ضعیف میباشد همینطور هم بسیاری مردم افکار ضعیف سست دارند چون مغز هایشان غذای خوب ندارد

ونیز ممکن است که مردم با وجود داشتن غذای خوب بقسمی از آن بخورند یا چنان مقداری از آن صرف بکنند که بمعدهٔ خود صدمه برسانند و آنرا مریض بکنند ، بهمین سبب بدن از گرسنگی میمرد ولو اینکه معده پر باشد چون البتّه ملتفت هستی که تربیت وپرورش بدن فقط از مقدار غذائیکه میخوریم بدست بلکه از آن مقداری است که هضم میشود .

اگر فکر نمائی ملتفت خواهی شد چقدر مهم است که به پسر بیاموزند که در هرچه می بیند ومیشنود ودرهرچه بوسیلهٔ حواس پنجگانه با ومیرسد دقیق وبا ملاحظه باشد، نه فقط آنچه می بینی ومیشنوی قوّه بفکر تو میدهد وتورا هوشیار و عاقل میسازد بلکه همان چیزیکه در فکر تو داخل میشود و آنرا هضم مینمائی قوای فکری تورا تقویت مینماید ، هر وقت مطالعه مینمائی خیال بکن که چه مطالعه میکنی وپس از خواندن درسهایت ببین چه آموختهٔ وهر چه داخل فکرت میشود کاملاً آنرا هُضم بنما یعنی بخوبی بفکر خود بسپار تاجزءِ فکر تو بشود مثل اینکه هر چه

میخوری باید هضم بنمائی که جزءِ بدن تو بشود وتو را قوّت بدهد .

در هر غذا ئیکه بفکر میدهی بسیار احتیاط بکن ، همانقسمی که نمیگذاری غدای نا پاک داخل دهانت بشود همانطور هم نگذار که مطالب نا پاک ناصحیح چه از خواندن روز نامه وچه از لبهای دیگران در فکر تو داخل بشود ، شکم و معدهٔ خودرا که محفوظ نگاه میداری خیالات وافکارت را هم حفظ نما ، همچنانکه اشخاصی دیدهٔ که بواسطهٔ مقوّی نبودن غذایشان گرسنه وضعیف بوده‌اند همانطور هم تو ومن پسرانی دیده ایم که بسیار بخواندن کتب معتاد بوده اند، واغلب از وظایف مهمّهٔ خود غفلت میکردند تا بخواندن بپردازند و در کوچه ودر کالسکه ومدرسه همه مشغول مطالعه بوده‌اند ومعهذا بعوض اینکه هوشیار میشدند افکار وخیالاتشان خام وبی اساس بوده وخودشان از هر مطلبی جاهل وعاری بودند ، تقصیرشان نه این بود که کتاب نمیخواندند بلکه این بود که آنچه میخواندند سودمند وصحیح نبوده لهذا افکارشان بی قوّه مانده روز بروز وسال بسال ضعیف شده است .

چنانکه در مکاتیب سابقه بتو گفتم که اگر بدن صدمه بیابد ممکن نیست فکر ناقص نشود همانطور هم ممکن نیست فکر را ضعیف یا ملوّث بنمائی یا صدمه بآن برسانی واذیتی ببدن ننموده باشی ، پس برای خواندن کتب خوب انتخاب بنما ، کتاب تاریخ وشرح احوال اشخاص بزرگ وفنون وعلوم بخوان ومسافرت نامه وسیاحت نامه وکتب اخلاقی ومذهبی مطالعه بکن وحکایات وچیزهای بیفایده را نخوان، اینقدر کتب خوب ومطالب ومواضع عالیه هست که اطلاع بر آنها برای تو از واجبات است که ابداً جایز نیست وقت خودرا بمطالعهٔ کتب نا صحیح وبیفایده صرف بنمائی ، همانطوریکه طبع هوشمندی داری که باید غذایش را معین بکنی بهمان قرار هم یک طبیعت اخلاقی وروحانی داری که بایست آنها را تغذیه بنمائی وبهمان قسمی که بدن در وقت صحّت گرسنهٔ غذا وفکر محتاج علم ودانش میشود همانطور هم طبیعت روحانی صحّتمند جویای فضایل ومطالب روحانی است واگر در عقاید مذهبی تو رخنهٔ پیدا بشود وعقیده‌ات نسبت بواجبات دینیّه وکلام الله وکتب دینی ومصاحبت

آدمهای مؤمن سلب گردد طبیعت روحانی تو صدمه می‌بدند وضعیف میشود وسلب قابلیّت از تو میگردد، همانطوریکه طبیعت جسمانی خودرا غدا میدهی طبیعت فکری واخلاقی خودرا هم باید تغذیه بکنی، نظر باینکه رابطهٔ که مشغولیات بفکر دارند مثل آن است که تفریح نسبت به بدن دارد پس بجا است که در اینجا از فواید مشغولیّات سخن برانیم وشرحش را بیان کنیم.

انواع واقسام مشغولیّات هست، در بعضی از آنها حرف واعتراضی نمیرودو برخی از آنها محلّ گفتگو است وبسیاری از آنها یقینا وحتماً بد میباشند، حالا امکان ندارم مخصوصاً بگویم کدام بد وکدام خوب است لیکن میتوانم چند قانون دُرُست بیان کنم که در اینمورد دستور العمل قرار بدهی.

اولاً هر یک از مشغولیّات که اسباب خرج زیاد برای تو میشود بآن اقدام نکن، مشغولیّات فقط محض انصراف خیالند وسودمندی وفایده داشتن آنها نباید باعث مخارج زیاد بشود وبعبارت اخریٰ لهو ولعب محسوب گردد.

ثانیاً باید از چنان قسم باشد که هرچه حالات تو از

انصراف از خیالات وراحت لازم دارد بتو برساند نه اینکه فقط برای شوخی و امرار وقت باشد.

ثالثاً مشغولیّات تو نباید بحقوق دیگران دخالت نماید یا آنکه مانع وعائقی در راه دیگران باشد.

رابعاً هر یک از مشغولیّات که بواسطهٔ کثرت خوشی ودلچسبی اسباب غفلت انسان از وظایف خانگی یا مذهبی یا معاملهٔ خود او میشود خطرناک است وبایست از آن دوری جست.

خامساً هر یک از مشغولیّات که مشغول شونده بآن در روز بعد بانجام وظائف زندگانی خود شوق نداشته باشد مضرّو بکلّی مذموم است.

سادساً هر یک از مشغولیّات که از حیث عفّت وعصمت مذموم ودر مطالب دینیّه وامور مقدّسه تولیدشک بنماید و تو را از خانهٔ خودکم میل بکند وملاهی را در لباس خوشنما بیاراید ومهیّج هوا وهوس گردد یا اخلاق را سست بکند از مشغولیّات نا صحیح ونکوهیده است وباید از آن اجتناب کرد.

در مسئلهٔ بازی و مشغولیّات فکر بکن و هوشیار و محتاط باش، همانطوریکه ممکن است با چنان شوق وشعفی داخل کار بشوی که زحمات یومیّه بتفریح مبدّل بشوند همانطور هم ممکن است که در مسئلهٔ تحصیل ومطالعه وکارهای مغزی چنان بشوق اقدام بنمائی که همان عنصریکه جالب بازیست وآنرا سودمند مینماید در تحصیل و مطالعه وکارهای دماغی هم حاصل گردد، اگر با خاطری منشرح وقلبی منبسط داخل کار بشویم نه تفریح و نه مشغولیّات وبازی اسباب اغواء نفس ما میشوند و نه هم ما را معرض خطرات وخیمه میسازند.

(مکتوب هیجدهم)

عزیزم جمشید.

پس از آنچه در این مکاتیب بتو نوشتم یقین دارم همچو پسر هوشیاری که تو بنظر من آمدهٔ شاکر خواهی بود که خداوند تو را جان بخشید و در منزلی قرار داد که پدر ومادر مهربان وعاقل تو را از مناهی وعواقب اندوه آوریکه جانهای هزاران پسر انرا ضایع واز درجهٔ سودمندی

ساقط میکند محفوظ ومأمون داشته اند . پس باید بخاطر بیاوری که اگر ما در این مورد از دیگران بهتر هستیم به بواسطهٔ خودمان است بلکه از توجّه لطف الهی است که مارا در جائی قرار داده که دوستان وخیر خواهان مارا کمک نمودند که از بعضی دیگران بهتر بشویم واگر همان دیگران که ما از آنها بهتر هستیم اسباب و اوضاع مثل ما بر ایشان فراهم بود هرچه ماشده ایم آنها هم مدشدند یعنی آنها هم مثل ما بودند . باید پرسید که آیا در صورتیکه ما در میان آنچه آنها را احاطه کرده است زائیده وپرورش یافته بودیم ممکن نبود که مابعینه مثل آنها مدشدیم ؟ پس بدان که آسایش واسبابیکه برای تو مهیّا است مانند وظیفهٔ است که تو بایست نسبت بدیگران انجام بدهی چون اوّلاً آنها نادان وگرفتار معصیت شده اند وثانیاً اگر آن مرحمتهائیکه دیگران نسبت بتو کرده اند تو در بارهٔ آنها بنمائی نتایج جهالت ومعصیت آنها را ضایع وتباه میکند ، محض اینکه دُرُست مطلب را بفهمی یک مثال برای تو میآورم : فرض میکنیم خودت در میان کسانیکه دشمن تواند وکمر در قتل توبسته‌اند

خوابیدهٔ ولکن یک نفر رفیق مشفق ودوست مهربان
مانع اجراءِ غرض ومقصود آنها شده وتو را بیدار کرد واز
خطر نجات داد، وقتی بیدارشدی وفهمیدی که از دشمن
وصدمهٔ آنها نجات یا فتهٔ باید بدانی که دیگران هم اگر
بیدارشدند از خطر وصدمه نجات می یابند پس آیامقتضای
شکر گذاری وانجام وظیفهٔ تو نیست که همان شفقتی که
دوست مهربان تو نسبت بتو نمود توهم در بارهٔ دیگران که
در خطر هستند بنمائی؟ بدیهی است که وظیفهٔ ما این
است که هرکس که احتمال دارد در راه ضلالت ومعصیت
بیفتد بیدار نمائیم وبفهمانیم وآنچه در قوّه داریم برای نجات
وخلاص گناهکاران وکسانیکه با عمال بد عادت کرده‌اند
بعمل بیاوریم چون اغلب که در این معاصی میافتند بواسطهٔ
این است که کسی از عواقب مشئومه وخطرات اعمال بد
آنها را خبر دار نمیکنند.

حالت طبقهٔ پسران درآتیه بسته باین است که دیگران
چه کار در این موادّ برای آنها خواهند کرد، اگر آنها را
مخبر بسازند وهوشیار بکنند آدمهای محترم وسودمند

خواهند شد، اما اگر آنها را در ضلالت بگذارند پس آنها دشمن خودشان وهیئت جامعهٔ بشر وملک وملّت خواهند گردید، اگر بنا باشد نجات بیابند بایست در جوانی پیش از خوگرفتن باعمال بد اقدام واحتیاط در نجات آنها بشود وبایست آنها را مدد کرد که بدانند هر قسم کردار بد دشمن خوشی ونیک بختی وسعادت آنها است و واجب است آنهارا وادارند که احساس بکنند که این اعمال در نظر آدمهای پاکباز وعصمت دوست منفور ودر پیشگاه خداوند معصیت وگناه است،

پسران ومردان بد بسیار در گمراه کردن دیگران ساعی هستند ودر سعی وجدّیت خود فعّال وزرنگند وگاهی در انتشار خیالات بد واعمال ناشایسته فرصت از دست نمیدهند پس برای چه تو وتمام مردمان نیک در اشاعهٔ مطالب ومسائلی که باعث مدد ومساعدت آنها در اجتناب از معصیت واعمال بد وضعف بدنی وفکری است وشاید موجب نجات آنها از خرابی وتباه ابدی باشدجدّ وجهد نمائی ؟

پسران راه رسانیدن این مطالب را بپسران دیگر بهتر

از آدمهای بزرگتر در دست دارند وپیدا میکنند ، چون تو خودت پسر جوانی هستی ممکن است در این موضوع با پسران دیگر گفتگو نمائی و مخصوصاً وقتی که ابتداء از طرف آنها در این قبیل مطالب مذاکره بشود وخودشان شروع بسؤال واستفسار از مطلب نکنند فرصت خوبی بدست تو بیاید واگر بتوانی یک پسر را از ارتکاب گناه وعمل بد نجات بدهی کار خوبی کردهٔ ، نجات کسیکه در راه ضلالت افتاده خدمت بزرگی است اما البتّه اگر همان شخص را از ابتداء نگذاری بهمچو کار قبیحی اقدام نماید بسیار بهتر است ، این مسئله بسیار شباهت دارد باینکه من بخانهٔ آدم فقیری بروم وتاچند هفته شب وروز در وقتیکه مبتلا بیک صدمهٔ بدنی است که اتفاقاً از جهالت خودش با دیگران یا بواسطهٔ پیش پازدن بر سنگ در کوچه باو رسیده مشغول پرستاری او بشوم ، البتّه خود این عمل کار بسیار خوبی است چون در حین مرض وناخوشی او پرستاریش کرده‌ام اما اگر من یک کمی پیش از آنکه او بگذرد سنگ را درموقع عبور از راه او بر داشته بودم با آن پوست هندوانهٔ که مثلاً پایش روی آن

لیز خورده وشکسته بود کنار مکردم البته یک خدمتی باو
کرده بودم که برای من آسانتر وهم برای همسایهٔ من نا فعتر
میشد وبا یک کوشش جزئی او را از افتادن نجات میدادم ،
پس نجات دادن او از افتادن هم سهل تر وهم ثوانش بیشتر
از هر چیز بست که در پرستاری وخدمت او بعد از آنکه
صدمه دیده بود میکردم .

بنابر این خوب است سعی وکوشش نمائی که،بدیرا ار
راه پسران ومخصوصاً آنهائیکه کوچکتر از خودت هستند
بر داری وآنها را براه راست راهنمائی کنی ، گاهی بپسری
نخند و اورا مسخره نکن مبادا شرم از او سلب بشود
وبواسطهٔ بی اعتنائی بکلّی بی احتیاط وبی پروا ونا فرمابر دار
شده وقار وحیا برایش باقی نماند ، باین پسران سفارش
بکن که رساله های مفید خوب بخوانند تا از وساوس شیطانی
وهمگردان بد سالم باشند . هر کدام از بسران که نسخهٔ
کتاب « رهنمای پسران » خودرا بدیگران عاریت بدهد
خدمت بسیارخوبی کرده است . من سراغ دارم که یک
پسر بهمین طریق بیش از پنجاه پسر دیگررا نجات داد وبراه
راست هدایت کرد .

محض اینکه در این مطلب هوشیار باشی وبتوانی بکسانیکه با آنها همدردی داری نصیحت نمائی میل دارم قبل از ختم این مکاتیب فردا عصر چند طریقهٔ مهم برایت معین نمایم تا کسانیکه از روی جهالت و نادانی یا از معصیت و گناه قوای بدنی آنها از کفشان رفته است باین وسیله سعی بکنند وحتی الامکان قوای خودرا باز یافت نمایند وآب رفته را بجوی آرند ٬ بس از آن این مکاتیب را خاتمه داده شمهٔ از تغییراتیکه در چند سال دیگر بایست ترصد داشته باشی بتو میگویم تا بدینطریق آمادهٔ بارهٔ تجارب بشوی واز خطراتیکه در آتیه در راه داری مأمون ومحفوظ باشی .

(مکتوب نوزدهم)

عزیزم جمشید .

بموجب وعدهٔ خودم اکنون میل دارم بتو توضیح بنمایم که آنهائیکه طهارت نفس و قوای خودرا بسبب اعتیاد باین عادت مذموم وکه اینقدر بین پسران شایع است از دست داده اند بچه وسیله بایست آنهارا تا اندازهٔ باز یافت بنمایند

باز یافت تمام قوای پسریکه بعمل تلویث نفس عادت کرده
است منوط بطول مدّت آن عمل است و محض اینکه به
بهترین وجهی این مسئله توضیح شده باشد باید عرض کنم
که نتیجه و عقبهٔ آن مثل همانوقتی است که صدمه یا اذیتی
بدست یا یک عضو دیگر بدن انسان میرسد، در موارد بسیار
این زخم یا صدمه التیام میباید و خوب میشود اما تکمیل
علاج بسته باندازه و مقدار صدمه و مهارت در علاج است
چون هیچیک از اعضاء بدن که صدمدیده ممکن نیست
مطلقاً بدون کم و زیاد بهمان حالت اوّل بر گردد زیرا که
حتی وقتی یک تیغ پنجه را میبرد زخمش بفاصلهٔ چند روز
التیام مییابد اما تا سالهای دراز و شاید تا تمام عمر علامت
آن زخم که پس از علاج مانده است بر آن عضو باقی و
بر قرار است و اندازه و مقدار آن علامت منوط باندازه و
مقدار زخم یا صدمه است که بانسان رسیده.

هر چه معصیت انسان باعث اندوه و افسردگی باشد
وقتی پسری اهمیت اصلاح واقعی و دائمی اخلاق خودرا
درک نمود بابست دراین راه ترغیب بشود تا امیدواری

حاصل نماید باینکه اگر توبه وانابه کرد و اعتراف بخطایا و زلّات خود نمود و متوسل بمدد الهی در علاج حال و دوری از معصیت گردید نتایج حسنه باو حاصل خواهد شد و در صورتیکه در این امر انسان بمدد و کمک خداوند مستظهر باشد و بعنایت او متوسل گردد بایست منتظر باشدکه نتایج خوب باو عاید بشود، اما اینرا هم بایست در نظر داشت که اگر همّت و کوشش انسان درکار نباشد خداوند هم بذل مرحمت نخواهد فرمود و مدد او بی همّت و میل خود شخص بیحاصل است از این جهت کوشش انسانی و مدد کردگاری بایست توام باشد.

تمام مطالبی که در چند مکتوب سابق راجع بکیفیّت حفظ طهارت و قوّهٔ بدن پسران بتو نوشتم اهمیّت زیاد دارد برای پسرانیکه از معصیت و بدکاری دوری میجویند و همّت میگمارند که آنچه از کفشان رفت باز یافت نمایند. آنچه را که در مکاتیب چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم بتو گفتم بدقت بخاطر بیاور و محض اینکه همان مطالب در لوحهٔ خاطر تو نقش بندد این مکاتیب را باز بخوان و هرچه

راجع بطهارت قلب و خیال و پاکیزگی خارج و داخل بدن و از بابت جنس خوراکی که میخوریم و آبیکه میآشامیم و اهمیّت اجتناب از کلّیهٔ اقسام مکیّفات و قدر و قیمت وررش و تفریح و بازی و خواب و لزوم غذای مناسب برای خیال و قوّهٔ ممیّزه با طبیعت اخلاقی که در آن خطوط ذکر شده وابوس نکن چون هرچه مذکور شده برای کسی که میل دارد تسلّط کامل بر نفس خود داشته باشد یا هر چه از دست داده باز یافت نماید بسیار مهمّ و واجب است هر چه در آن مکاتیب نوشته ام اهمیّت زیاد دارد لیکن چند دستور العمل دیگر هست که لازم است بکسیکه میل بنجات از این عادت زشت دارد و میخواهد ار کف رفتهٔ خودرا باز یافت نماید حالی بنمایم.

کسی که باین حال مبتلا است و در صدد استعلاج بر میآید هر چه در این راه خرج کند بهدر نرفته اما مقصود او بیک هفته یا یک ماه بلکه یکسال حاصل نمیشود چون ترقی کامل بدنی نتیجهٔ سالها زحمت است که بدن را با دقت و احتیاط تمام تربیت و ورزش داده است. غسل یا بدن

شوئی کمال اهمیّت دارد و در اهمیّت درجهٔ اوّل رادار است و علاوه از غسل هفته وار که بایست بسبیل استمرار باشد هر صبح هم بابست با آب سرد بدن را شست و اگر در موقع غسل بر اعضاء تناسلیّه رعشهٔ بیفتد و هیجان بیدا کنند خوب است هر شب قبل از خواب آنهارا با آب سرد غسل بدهند بدینطور که طرفی را پراز آب روی زمین بگذارند و چنباتمه بر آن بنشبنند و اعضاء مزبور را بشویند اثر و فایدهٔ زیاد خواهد داشت . ابتداء عادت بغسل با آب سرد چه در صبح و چه در عصر بایست در تابستان باشد که احتیاط زیاد برای چایش لازم نیست اما همینکه یک مرتبه بدن بآب سرد عادت کرد خود غسل سدّ سدیدی در مقابل چایش در اوقات معمول میشود .

در صورتیکه غدّهٔ پوست آخر عضو تناسلیّه بزودی برآشفته بشود و فرو نشاندن سوزش آن مشکل باشد پسر باید با والدین خود مشورت نماید وآنها بایست بیک طبیب لایق مؤمنی رجوع بکنند که بتواند هر چه در این مقدّمه مقتضی است از اظهار همدردی و دلداری و نصیحت برای

علاج آن پسر بعمل بیاورد . در بسیاری از این نوع موارد ختنه که عمل بسیار سادهٔ جرّاحی است مؤثر میباشد و دائما رفع این زحمات را خواهد کرد ، همانطوریکه اگر پسری قضیّهٔ یا واقعهٔ باورخ بدهد یا مبتلای به تب بشود بوالدینش اظهار میکند همینطور هم هر وقت صدمه یا مرضی باعضاءِ تناسلیّهٔ او رسید بایست بآنها رجوع بنماید ، اگر حیا و شرم مانع اظهارش گردد بسیار بیجا و از اثر اعمال زشت و خیالات نا پسند است ، جهت ندارد که راجع باین عضو هم مثل سایر اعضاء صحبت نداریم و گفتگو نکنیم . خوب است بخاطر بیاوریم که تمام اعضاء بدنهای مارا خداوند خلق فرموده و تمامشان بالسّویه مطهّر و منزه و محترم هستند و نه این اعضاءِ و نه صحبت و اظهار آنها خالی از طهارت و خلاف نزاکت است مگر آنکه خود شخص بواسطهٔ اعمال خود آنهارا نا پاک و ملوّث بسازد ، هر پسریکه والدین مهربان دارد وظیفهٔ ذمهٔ او نسبت بآنها و لازمهٔ رفاهیّت حال و استقبال و سعادت او آن است که پدر و مادر و طبیب خانوادگی او از هر مرض یا ضعف و علّتی که بآن میرسد فورًا با خبر بشوند .

فرضاً چنانچه این خط را بپسری مینوشتم که مقصودش نجات از این عمل بود بعلاوهٔ مطالبی که در خطوط قبل ذکر کردم باو میگفتم «در هوای باز زیاد ورزش نما» ورزش هم باید از روی ترتیب و بسبیل استمرار باشد نه گاه گاهی بلکه هر روزه و تا اندازهٔ هم باید طولانی باشد که قدری حالت خستگی بیاورد. خاطر و ضمیرت را نیز مشغول بدار، کلّیةً از افسانه و کتب و روزنامجات بیمعنی دوری بجوی اما کتاب خود را بسیار بخوان و وادار که خاطرت با توجه و رفیق باشد، در آخر هر صفحه یا هر جمله که میخوانی توقف بکن و آنچه را که همان ساعت میخواندهٔ بیاد بیاور، وقتی بانتها رسیدی بر گرد و در هر فصلی تجدید نظر بنما، هم بدن و هم فکر خود را تربیت بده و هر دو را وادار مطیع امرت باشند چون این نکته بسیار واجب است و سعی و کوشش در این امر اخلاق را ترقی میدهد و تولید قوّه مینماید و پسر را هنرمند و با عرضه میسازد. خوابت روی رختخواب سخت و در اطاق هواگیر باشد و پوششت یک جزئی ناقص باشد بهتر است از اینکه زیاده از لزوم باشد

روی کمرت مخواب و از رختخوابهای پری چه برای پوشش
و چه برای دوشک دوری بجوی مگر آنکه هوا و احوال
خودت اقتضا بکند. در یک رختخواب بتنهائی بخواب
کرسبهای بالش دار انتخاب منما و از سواری اسب اجتناب
بکن از هر نوع مکیّفات با چاپی و قهوه دوری بجوی
کاکائو و چاکولات بسیار ترجیح دارند بر چاپی و قهوه.
برای تمام پسران و مردانیکه مبتلا بسوزش و ضعف عضو
تناسل هستند هر قسم از مشروبات مسکر و تنباکو بهر قسم
باشد مخصوصاً مضرّ است، در غذای خود احتیاط بنما، شیر
و سبزی آلات برای رفع التهاب عضو تناسلیّه بینهایت مساعد
میباشند لکن یک مقدار گوشت تازه برای جلو گیری از
ضعف و نقاهت باید از روی اعتدال صرف بشود، ماهی تازه
مفید است اما در خوردن تخم مرغ باید از روی اعتدال
رفتار کرد، گوشت خوک بد و مضرّ میباشد و گوشتهای
نمک زده غذائی صعب الهضم اند و مقوّی نمیباشند، از فلفل
و ترشی و ادویه جات باید دوری جست، دُلمه و کَسک (یک
قسم شیرینی فرنگی است) شکم را بهم میزند و منجرّ باذیت

و صدمه مدشود، شرنی آلات اگر أصلاً صرف مبکنی بابد از روی اعتدال باشد و ابداً بین دو غذا نباشد ، هوشبار باش که شلوارهایت طوری ندوخته باشند که بر اعصاء تناسلیه فشار ساورد .

از همگردان بد عمل کناره بجوی ار تصاویر قبیحه رو گردان باش و ار وساوسی که بواسطهٔ تنهائی زیاد رخ مدهد دوری بجوی ، ساعی باش که باخوبان معاشر و همنشین باشی ، در روزگار خود مقاصد عالیهٔ سک آرزو نما و همّت بلند دار و هر روزه از خداوند استمداد بجوی و پیشرفت حاصل نکن و هر چه ار کَفت رفت بدست ساور و از مشکلاتیکه در راهت میآیند نترس و ثبات قدم داشته باس که خدا تورا مدد میکند و پیشرفت و فیروزی از آن تو خواهد بود .

ای نور چشم عزیز! این است نصیحت من بهر پسریکه ار سابقهٔ اعمال خود بر گردد و با کمال امیدواری رو بآتیهٔ خویش بنماید .

مکتوب بیستم

عزیزم جمشید .

چند سال بیش نیست که همین گهوارهٔ که خواهر کودک تو در آن میخوابد مال تو بود اما امروز تو از گهواره گذشته و روبسنّ مردی و روزگار عزّت و شرف گذاردهٔ تا چند سال همینطور جوان خواهی بود پس از آن قریب بسنّ چهارده یا پانزده داخل یک مدّت چند سالهٔ خواهی شد که در اثناء آن مدّت همان اجزاء کارخانهٔ تناسلیّه که در داخلهٔ قسمت سافل بدن تو مخفی و پنهان اند رو بترقی میگذارند و احساساتی مشاهده خواهی کرد که دلالت بر تغییراتی دارند که بکلّی تازه و عریب مینماشند ، تبدّلات جسمی و دماغی که در آنوقت واقع میشوند ، و احوالاتیکه متعاقب این تغیرات بر تو رخ میدهد برای بسیاری از پسران موجب تحیّر و تشویش و خطر واقع میشود ، محض اینکه این حالت تغیر بدون اطلاع و خبر بر تو وارد نشود و باکمال فهم و دانائی بآن برسی میل دارم یک چیزی راجع

بآن مدّت حیات که موسوم بحدّ تکلیف باسنّ بلوغ است بتو بگویم :

وقتی که لفظ بلوغ در مورد نهال ذکر میکنیم مقصود از آن مدّتی است که نهال شروع بگل دادن مینماید اما در مورد پسران این مدّت عبارت از وقتی است که اعضاء تناسلیّه شروع بترقی میکنند و آب توالد کم کم در غدیکه داخل اجزاءِ سافل بدن واقعند تشکیل مییابند.

هنگامیکه در کمال بی قوّتی و بیچارگی بدنیا میآئیم خداوند آن قوا و چیزهائیکه بعد از مدّتی لازم داریم و در آنوقت بکارما نمیآید بما مرحمت نمیفرماید فقط هر وقت محتاج آن شدیم ارزانی میدارد، ابتداءً طفل احتیاج بدندان ندارد اما پس از یکی دو سال خداوند چند دندان باو عنایت میفرماید و بعد که احتیاج بآنها پیدا کرد متدرّجاً دندانهای دیگر باو میدهد، وقتی طفل زائیده میشود ابتداءً دندانهایش زیر لثّه پوشیده است و مانند تخم سبزی آلات زیر گل میباشد و منتظر است همینکه موقع روئیدن برسد و طفل بآنها احتیاج پیدا کند بیرون بیایند، بهمین قرار

هم کارخانهٔ توالد در تمام پسران صحتمند محمود و خوابیده میماند تاسنّ چهارده یا پانزده که شروع به بیدار شدن و روئیدن میکند و تغییرات متفرّقه کم کم واقع میشوند و متدرّجاً همین تغییرات در عرض چند سال پسر را از مقام طفولیّت بدرجهٔ مردی که کاملا رشد یافته باشد میرساند.

تغییرات مزبور که بین سنّ پانزده و بیست و پنج واقع میشوند و بین سنّ چهارده و هیجده نمایان و شدید میباشند بسیار اهمّیت دارند و چون در همین مدّت بواسطهٔ جهالت و نادانی پسران گرفتار اعمال زشت و معصیت میگردند و فوراً یا مآلاً خراب و تباه میشوند واجب است که تمام آنها از روی علم منتظر این حالت باشند تا معنی این وقایع تازه و حالات سخت و دشوار بخود بگویند و ترجمه نمایند.

بزرگترین تغییرات ظاهری یا مرئی یعنی تغییراتیکه آشکارند و دیده میشوند بسرعت بوقوع میرسند و فقط یک دو سال لازم دارند تا نتایج علنی آنها ظاهر بشود اما با خطر ترین مدّت که در اثناء آن بزرگترین تغییرات بدنی و دماغی باطنی و غیر مرئی واقع میشوند اقلاً در اغلب موارد از سنّ

چهارده تا بیست و یکسال میباشد لکن تغییرات مزبور کاملاً بحدّ کمال نمیرسند و بلوغ تناسلیّه تا سنّ قریب بیست و پنج بحصول نمی پیوندد.

در اثناءِ سالهای اوّل عمر یعنی همانوقتی که اعضاء تناسلیه محمود میباشند و بحدّ کمال نرسیده‌اند پسران و دختران در صفات بدنی و دماغی بسیار مانند هم هستند اما قریب سنّ چهارده (در مورد بعضیها دیر تر و بعضیها زودتر) همینکه بحدّ تکلیف نزدیک میشوند صفات و خصالیکه مخصوص جنس و صنف هر یک ازآنها است شروع ببروز و ظهور میکند پسران بیشتر بصفات مردی و مردانگی و دختران بصفات و اخلاق زنانه متّصف و متخلّق میشوند، در این موقع پسر متدرّجاً صفات طفولیّت را کنار میگذارد بدنش بسرعت رشد میکند شانه هایش پهن تر و سینه اش عمیقتر میگردد صدایش از شباهت بصدای پسران میافتد و تند تر و با قوّه‌تر میگردد پوستش خشن‌تر میشود و ریشش شروع بروئیدن میکند استخوانهایش سخت تر میشوند اعضاء تناسلیّه رو برشد میگذارند و بفاصلهٔ چند سال دندان عقل پیدا میشود.

در ابتداء این وضع براو خوش نیست و اسباب عجز او میگردد صدایش میگیرد و دست و پایش بخوبی در فرمان او نیستند و در آن اموریکه سابقاً راحت و آزاد بود حالا مقیّد و شرمسار است و بزودی درهم میشود و احساسات و احوال و هوسهای تازه برایش حاصل میشود که خودش از فهم و درک معنی آنها عاجز است. در رفتار خود نسبت بغربا و مخصوصاً بزنان متواضعتر میشود و حالت فتوّت و مردانگی بهم میرسد، در تمام این مدّت یک طبیعتی که خداوند در او غرس فرموده روبه بیداری و رشد میگذارد مقصود از این طبیعت این است که بهر جهت و از هر حیث موجب مزید شرافت وی گردد و اورا کامل نماید و بدون این طبیعت تکمیل نفس هم برای انسان ممکن نیست.

در همین موقع است که شهوات نفس متدرّجاً وجود خود را محسوس میسازد، اگر پسر جاهل است و حسّ ممیزه‌اش سست و ضعیف شده بموجب گفتار همگردان بد رفتار میکند و احتمال کلّی دارد که خطرات و خیمه براو وارد بیاید، ایضاً در همین موقع نازک یعنی بین سیزده و بیست و

یک است که پسران تند مزاج و ستیزه‌کار میشوند و ضدّیت و لجاجت درآنها پیدا و پدیدار میگردد خودشان عنود و بعضی اوقات از اختیار خارج میشوند، در این موقع است که بسیاری پسران و دختران چون والدین شان حالات آنهارا نمی فهمند و احساسات و احوال خودرا در وقتی که در همین سنّ بودند فراموش کرده‌اند مایل میشوند که از کلّیّهٔ قیود آزادی پیدا کرده و از منزل و وطن دور بشوند، در این موقع است که همان پسریکه فرمانبردار و زحمت‌کش و در دروس خود ساعی بود اغلب اوقات نا فرمانبردار و سرپیچ میشود و گوش بنصیحت و اندرز نمیدهد، از سنّ چهارده تا هیجده بیشتر احتمال دارد که پسران در مدرسه نسبت بمعلّم تا فرمانبرداری نمانند و در همین سنّ است که احتمال دارد احساس بکنند که سنّ آنها مقتضی نیست که بمدارس روزهای یکشنبه بروند و در اداء وظایف دینیّه بنای مسامحه گذارده شروع بترک واجبات مینمایند، این انقلاب که دارد بدینطور واقع میشود بر تمام طبیعت او مؤثر میافتد و تمام صفات بد که در نهاد پسر است ظاهر

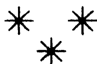
و آشکار میگردد همین مدّت حیات پسر است که المانیها آنرا زمان شدّت و صعوبت مینامند.

اگر پسر را هوشیار و عاقل کرده باشند و معلمین او ملتفت احوالیکه دارد باو رخ میدهد بشوند و آگاه گردند نتیجه بر خلاف قرائن ظاهری بهتر میشود و همینکه پسر رو بسنّ بیست و بالاتر میرود طوفان و شدّت طبیعت وی گذشته و خوابیده است و اگر از اعمال بد محفوظ بوده و از ارتکاب معاصی و افعال ناشایسته از او جلوگیری شده است آتیه اش قرین سکون و خیریت و ترقی خواهد بود اما اگر خدای نخواسته حیاتش باعمال بد و ارتکاب گناهان ملوّث گردیده و افعال و کردار وی اورا بمرید معصیت وا داشته نتیجه منجرّ باندوه و درد و یأس و اسف خواهد گشت

پس از این تفاصیل ای نور چشم عزیز ملتفت خواهی شد که در این موقع که مشکل‌ترین و با زحمت ترین مواقع حیات انسان است نباید پسر را گذارد که در بین خطرات بدنی و اخلاقی کور کورانه در عالم جهالت و نادانی قدم بزند، همان کسانیکه این زمان صعب و دشوار را طی کرده اند

و در احساسات و احوالیکه برآنها رخ داده مواطبت و دقت نموده‌اند و در این باب از روی عقل و هوشیاری خیال کرده و صحبت داشته اند میتوانند این وضع و حالت صعب و دشوار و حیرت و سرگردانی شدیده را بفهمند و ملتفت میشوند که همدردی و همراهی یک نفر آدم صحیح بر آنها لازم است که بداند چطور این درسهائیکه خداوند تعلیم میدهد و وظایف و مسئولیّتهای بزرگی که از جانب او بانسان محوّل میشود توضیح و تشریح نماید .

فردا عصر آخرین مکتوب خودرا بتو مینویسم و میل دارم بتو بگویم که چطور برای این تغییرات آتیه حاضر بشوی و چند تجویز دیگر که محبّت و خیر خواهی بی پایان من نسبت بپسران و جوانان محرّک گشته است بتو خواهم نمود



(مکتوب بیست و یکم)

عزیزم جمشید .

قریب یک ماه میگذرد که شروع بنوشتن این خطوط بتو کردم ، در این مکاتیب با قلبی پر از محبّت و همدردی نسبت بپسران باتو صحبت داشته ام و این کار باعث کمال مسرّت وشعف برای من بوده است ، امروز آخرین مکتوب خود را در این موضوع مهم بتو مینویسم و از صمیم قلب امیدوارم که آنچه روز بروز در ضمن مکاتیب بتو نوشته‌ام مورد دقت شایان تو گشته و اطلاعات مفیده بتو رسانیده است ، از آنچه دیشب نوشتم ملتفت میشوی که میل داشته‌ام خاطر تورا حاضر نمایم برای فهم تغییراتیکه پس از مدّت قلیلی بعداز این واقع میشود و آرزوی من این بوده که‌در وقتی‌که تو از مرحلهٔ پسری بمقام مردی میرسی از آن حیرت و سرگردانی و خطراتیکه برای بسیاری مهلک واقع میشود دور و مأمون باشی .

طهارت مثل قطرات شبنمی است که هنگام بامداد روی گیاه و گل مانند بلور درخشان میباشد اما همینکه کسی

دست بیرحم خود را بر آن کشید و آنرا بر طرف کرد ممکن نیست بصنعت یا مهارت کسی ولو اینکه تمام آبهای عالم باختیار وی باشد بحالت اولیّه بر گردد .

چون میدانم چقدر تمام پسران طبیعةً میل دارند زود بمقام مردی برسند وچقدر بعضی پسران تغییراتیکه در خودشان واقع نشده ببینند در دیگران بوقوع رسیده است بیتاب و بی شکیب میشوند لهذا در عالم دوستی و محبّت میل دارم اشتباهی که اغلب پسران مینمایند واحتمال دارد آنهارا با عمال زشت وادارد بتو خاطر نشان نمایم . این اعمال بعوض اینکه آنها را بمقام مردی برساند منجرّ بضعف و مرض میشود و لهذا همان چیزیرا که مقصودشان اصلاح اواست خراب میکنند .

زمان تکلیف و تغییراتیکه در باب آنها دیروز صحبت شد در اشخاص تفاوت میکند، در بعضی پسران این تغییرات زودتر حتی درسنّ دوازده واقع میشود اما در بعضیهای دیگر بالعکس بتأخیر میافتد تا سنّ هیجده لکن این دو مدّت هر دو بسیار نادراست ، این تفاوت تا اندازهٔ بواسطهٔ قومیّت

یا طایفه یا اغلب اوقات بسبب آب و هوا است اما غالباً بواسطهٔ حالات ناخوشی یا صحّت مزاج شخص است ، در ممالک حاره این ترقی زودتر و در ممالک باردهٔ شمال غربی بسیار دیرتر واقع میشود . پسران رنگین پوست قبل از پسران سفید پوست باین حالت میرسند ، طبع و خوو شغل نیز بسیار در این امر دخیل هستند اما همانطوریکه قبلاً گفته شد بزرگترین تمام تغییرات بسته بوضع مزاج است ، اغلب دیده شده که پسرانیکه بدن ضعیف و بی قوّه بارث بآنها رسیده یا مبتلا بضعف مزاج هستند در ابراز تغییراتیکه دلیل نزدیکی بلوغ میباشد تقدّم دارند و از طرف دیگر قاعدهٔ کلیّه این است که پسرانیکه اغلب در هوای باز زندگی میکنند و شغلشان و ورزش بدنی مبطلبد و عادت دارند ببازیهای چست و چالاک که اسباب قوّهٔ بدن و صحّت مزاج میشود وقوع این تغییرات در آنها دیرتر است . این هم یک علامت دیگر است که هر پسری در مورد میوهٔ درخت ملاحظه کرده است ، چند دانه سیب و گلابی و گیلاس و سایر اقسام میوه که اوّل بر درختان میرویند ودر حالیکه باقی میوهٔ

درخت نرسیده آنها قرمز و رسیده بنظر میآیند شاید خوش نما هم باشند لکن وقتی ملاحظه میشود همیشه دیده شده که کرم زده و ضایع هستند ، پسریکه بوسایل ناپسند سعی در بلوغ قبل از وقت میکند بجایش ضعف و ناخوشی حاصل مینماید و پسریکه در مراعات قوانین حفظ الصحّه احتیاط دارد و بدن قوی و محکم و مردانه بنامیکند و صحّت مزاج خودرا بر اساس محکم میگذارد کمتر احساس التهاب و برافروختگی عضو تناسلیّه مینماید و مشکلات و سرگردانی و حیرانی که از ضعف یا ناخوشی شخصی یا ارثی به بعضیها میرسد باو نخواهد رسید ، گاهی رغبت ببلوغ قبل از وقت مکن زیرا که حاصلش چیزی جز از زیان و ناتوانی نیست و نتیجهٔ بلوغ قبل از وقت خرابی قبل از وقت است ، بوسیلهٔ غذای خوب و غسل روزانه و ورزش در هوای باز که بحدّ افراط نرسد اما بحدّ کفایت طولانی باشد سعی کن که چنان نشاط و قوّهٔ بدنی و فکری حاصل نمائی که تورا برای چندین سال صحّت و مردانگی مستعد بسازد .

سنّ شباب که در پسران قریب بسنّ چهارده شروع

میشود و تا بیست و پنج دوام دارد پر از حیرت و سر گردانی و زحمت و خطر فراوان است و در عرض همین چند سال است که اغلب پسران اشتباه میکنند و راه خطا و ضلالت میپویند و در بعضیها از حیث قوای بدنی و برخی قوای فکری و دیگران قوای اخلاقی و برخی دیگر در تمام این موارد سه گانه گمراه و بدبخت میشوند ، این اشتباهات اغلب زائیدهٔ جهالت و نادانی است و من یقین دارم که خیلی کم از پسران عمدا و فهمیده گمراه میشوند بلکه عقیده ام این است که در عالم جهالت دوچار معاصی میگردند و تباهی و خرابیشان از جملهٔ بدیهیات میشود ، بدین سبب است که لازم دانسته‌ام تفصیل این تغییرات را قبل از وقوع بتو توضیح نمایم تا بواسطهٔ اطلاع در سنّ جوانی بوسیلهٔ تربیت بدنی چنان قوّه و نشاط جسمی حاصل بنمائی که بتوانی باکمال سلامت این مرحله‌را طی کرده و مردی پاکدامن و با طهارت و باعفّت بشوی. اگر آنچه راکه گفته‌ام بیاد بیاوری و از صمیم قلب حاضر بشوی که تجویزاتیکه من کرده‌ام بموقع اجرا بگذاری گمان میکنم دارای چنان معلوماتی خواهی شد که در موضوع اعضاء

تناسلیّه برایت مفید است تا وقتی که بسنّ شانزده یا هفده برسی و آنوقت بتجویزاتیکه در کتاب « رهنمای جوانان » نموده‌ام محتاج خواهی بود . کتاب رهنمای جوانان را تمام کرده بودم که رقعهٔ پدرت رسید و مرا واداشت که این خطوط را بتو بنویسم و اینک آنها را با این مکتوب ختم میکنم .

قبل از اتمام این خط میل دارم یک سهو و اشتباه خطرناکی که هزاران پسران مینمایند بتو خاطر نشان بکنم و آن اشتباه تأخیر وسهل انگاری است . شاید خودت اقرار بصدق تمام مطالبی که ذکر شد بنمائی و از صمیم قلب همّت به پذیرفتن ورفتار کردن بر طبق آنها بکنی اما عوض اینکه فوراً اقدام نمائی شاید بوقت دیگر محوّل بکنی و بدینطور بواسطهٔ غفلت و مسامحه تمام چیزهائیکه امید بتحصیلش داری از کفت برود . بقسمی که حصولش از حیز امکان خارج باشد . شایدمانند بسیاری بخاطرت برسد که قوّه و صحّت بدنت بجا است و بقدر کفایت آسوده وراحت هستی و چون هنوز در عنفوان جوانی میباشی ممکن است جلو هوا و هوس خود رها کرده وشهوت رانی نموده واز نصایح ضمیر

غافل و قوانین صحّت را عاطل گذارده و پس از آن توبه و انابه کرده بوسیلهٔ ورزش صحیح و غذای با احتیاط و پرهیزکاری تدارک مافات بکنی ، هرچند از معاصی باطنی که دیگرانرا فنامیکند نجات یافته باشی معهذا توجه صحّت و قوای بدنی و دماغی و روحی تو از واجبات اوّلیّه است و اهمیّت فوری برای تو دارد ، غفلت دشمن نجات نفس انسان است و محض اینکه بسری در جهالت باربیاید فقط برای او کافی است که از خواندن کتب ورفتن مدرسه غفلت نماید چنانکه اگر تاجری بخواهد مفلس بشود لازم نیست پولش را ضایع و تفریط بکند ولازم نیست در معامله ضرر نماید فقط از وظایف معاملهٔ خود غفلت بکند آنوقت افلاس حتمی است و خواه نخواه میآید ، زارع در مزرعهٔ لازم نیست فقط خس وخاشاک بکارد تازراعتش خراب بشود همینکه مدّتی از مزرعهٔ خویش غفلت ورزید خس وخاشاک خواهد روئید وخار وخس نصف حدود مزرعه را میپوشاند وتباهی عمومی که نتیجهٔ مجرّد غفلت است واقع میشود ، پس ای نور چشم عزیز ولواینکه بهترین تربیت بدنی و دماغی و روحانی حاصل

کرده باشی معهذا اگر آنها را ورزش ندهی و بکار نیاندازی و از حفظ و نگاهداری آن غفلت و قصور بکنی یقیناً از کف تو خواهد رفت و غیر از زیان چیزی برای تو باقی نخواهد ماند

نیز احتمال دارد که آنچه در مورد قوای جسمی و دماغی بتو گفته ام قبول کرده و مجری بداری اما در خصوص طبیعت روحانی خود که از همه مهم تراست قصور و تغافل ورزی یقیناً شیطان در گوش تو خواهد خواند که هرچه من گفته ام راست ودرست است اما تو هنوز جوان هستی و بعد از این یعنی بعد از آنکه ایام مکتب ومدرسه تمام شد وشغلی اختیار کردی آنوقت موقع و فرصت زیاد خواهی داشت که بمسائل روحانیه بپردازی و سال بسال همینطور تورا اغوامیکند که تعویق وتأخیر بیندازی تا وقتی که موقع وفرصت ازدست تومیرود ومجال تحصیل سعادت وخوشبختی نخواهی داشت . پس خوب است ابداً اهمال ننمائی وغفلت را از خود دورکنی و اگر در این مسئله کوتاهی کردی وتأخیر انداختی ممکن نیست از اثرات ونتایج اندوه خیز این خبط و اشتباه مأمون ومحفوظ بمانی ، ضعف و مرض یقیناً غیرت را

از تو خواهند ربود و جهالت تخت سلطنت خود را در جائیکه باید آرامگاه دانش باشد نصب کرده طبیعت روحانی را که بایست باز در حضور حضرت حق تعالی جلّ شأنهٔ حاضر نمائی شیطان از معاصی وگناه خراب و ضایع خواهد کرد. اگر غفلت ورزبدی این تنایج حتمیّ الوقوع وناگزیر وفرار از آنها از جملهٔ محالات است.

حالا دیگر موقع موادعه است • ای نور چشم عزیز! سفارش میکنم که غفلت وقصور نورز ودر اجرای سفارشهای من جدّیت کامل داشته باش و اکنون که خدا حافظ میکنم از تو خواهش دارم که فوراً از درگاه خداوند مسئلت واستدعا بکنی که گناه و اشتباهات و خطاهای تورا ببخشاید وقلبی پاک و طاهر وپرار محبّت بتوعطا فرماید. باخدای خود عهد بنما که از این ساعت از روی صداقت باو خدمت بکنی وبندهٔ مطیع و فرمانبردار او باشی. خداوند در دنیا تورا باعمال خیر و تحصیل شرافت موفق بفرماید ودر آخرت تاج عزّت و سعادت و شرف و افتخار به سرت بگذارد.





برلین

در چاپخانهٔ شرکت «کاویانی» سال ۱۳۴۱ بطبع رسید

Kunst- und Buchdruckerei „Kaviani" G. m. b. H.
Berlin-Charlottenburg 4, Leibnizstr. 43

انتشارات « کاویانی »

(کتابها که تاحال بچاپ رسیده اند)

۱ ـ « سفر نامهٔ » حکیم ناصر خسرو باضمام دو مثنوی « روشنائی نامه » و « سعادتنامه » بایک مقدمهٔ مفصّل وملاحظات ادبی و دو فهرست اسماء الرّجال و اسماء الامکنه بطرز کتب معتبرهٔ فرنگی بقلم م . غنی‌زاده .

۲ ـ « زاد المسافرین » حکیم ناصر خسرو که تا حال مطبوع نبوده ، بایک مقدّمه و فرهنگی ازروی نسخهٔ محفوظه در کتابخانهٔ ملّی پاریس و حواشی نسخهٔ محفوظه در کمبریج .

۳ ـ « تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء » تألیف حمزة بن الحسن الاصفهانی (بعربی) که در حدود سال ۳۵۰ هجری نوشته شده .

۴ ـ « گلستان » سعدی که از روی چندین نسخ تام تصحیح شده وشاید بهترین و صحیح ترین چاپی است که تا حال بوده .

۵ ـ « مجموعهٔ مشتمل برسه قطعه تیاتر » منسوب بمیرزا ملکم خان ناظم الدّوله که اصلش از کتابخانهٔ آقای دکتر روزن وزیر اسبق امور خارجهٔ آلمان استنساخ شده .

۶ ـ « دستور تار » تألیف ک . ع . وزیری حاوی تعلیمات مفصّله راجع بموسیقی ایرانی و فرنگی ، اولین کتابی است که در این موضوع بفارسی نوشته شده .

۷ ـ لغت آلمانی بفارسی دارای سی هزار کلمه تألیف م . ر . تربیت .

۸ ـ کتاب « موش و گربهٔ » نظام الدّین عبید زاکانی دارای صورتهای رنگی وجلدی بسیار ظریف .

۹ ـ سی و چهاررقم ورقهٔ پستی دارای بهترین مناظر و مهمترین مبانی وصورت رجال بزرگ ایران .

محلّ فروش مطبوعات «کاویانی»

طهران ـ کتابخانهٔ کاوه

اصفهان ـ دواخانهٔ آقا میرزا غلام رضا .

مشهد ـ کتابخانهٔ نصرت .

تبریز ـ ادارهٔ آقای میرزا محمّد علی خان تربیت

شیراز ـ آقای میرزا جلال خان آرین

بوشهر ـ آقای میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی .

استانبول ـ کتابخانهٔ جمعیّت .

بمبئی ـ تجارتخانهٔ آقای آقا محمّد تقی افشار .

علیگره ـ مکتبهٔ جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیّه و شعبات و وکلای آن در سایر بلاد معتبرهٔ هند

از سایر نقاط مستقیما بچاپخانهٔ شرکت « کاویانی » واقعه در برلین بعنوان ذیل رجوع شود .

Kunst- und Buchdruckerei Kaviani G. m. b. H.

Berlin-Charlottenburg 4

Leibnizstr. 43